

حقوق بشر پیش شرط تحول منازعه و صلح‌سازی در افغانستان

رحمان‌علی جاوید*

چکیده

تحقیق روی دست به تبیین رابطه حقوق بشر و صلح‌سازی پرداخته و هدف از آن کمک به روند تحول منازعه و صلح‌سازی در افغانستان است. نگارنده مدعی است که بدون حقوق بشر صلح پایدار تحقق نمی‌یابد. به این ترتیب، صلح آینده افغانستان نیز از مسیر حقوق بشر می‌گذرد. تأسیس ۱۳۹۴

تحقیق به روش تحلیلی- توصیفی انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که گرچند دولت افغانستان طی شانزده سال اخیر (۲۰۰۲-۲۰۱۷) در انجام تعهدات حقوق بشری خویش تلاش ورزیده و دستاوردهایی در زمینه‌های ساختاری، آموزش، صحت، ارتباطات و آزادی بیان داشته است؛ اما در زمینه‌های کارآفرینی، تأمین امنیت، عدالت، فقرزدایی و مبارزه با فساد اداری هنوز با چالش‌های زیادی مواجه است. این مجموعه چالش‌ها و نارسایی‌های دولت در اجرای موازین حقوق بشر، روند صلح‌سازی در افغانستان را بطیء ساخته است.

بخش عمده کار آینده دولت افغانستان برای استقرار صلح را تأمین حقوق بشر

* ماستر جامعه‌شناسی و هماهنگ‌کننده ملی برنامه‌های بخش آموزش حقوق بشر.

تشکیل می‌دهد. بر دولت لازم است تا برای تسریع روند صلح‌سازی و تأمین امنیت پایدار، بید راهبردی نسبت به حقوق بشر داشته باشد و آن را در اولویت‌های کاری خویش قرار دهد.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، صلح، نیازهای اساسی، تحول منازعه، توسعه، مسئولیت دولت.

مقدمه

بشریت در طول تاریخ، بر اساس میزان تجربه، آگاهی و خویشتن‌شناسی خویش، به سراغ صلح و آرامش رفته است. جوامع مختلف در برهه‌های مختلف تاریخی، صلح را در چنبره تفکر نژادی، قومی، دینی و مذهبی، زبانی و یا هم در دایره گرایش‌های منطقه‌ای، ملی و محلی جست‌وجو کرده‌اند. گاه بریده از این مسائل، صلح را در پرتو ارزش‌های مکاتب فکری مختلف چون سوسیالیسم، لیبرالیسم و بسا جریان‌های فکری و فلسفی دیگر دنبال نموده‌اند. آنچه امروز به ثمر نشسته، این است که هیچ‌یک از موارد مذکور به‌تنهایی ارزش‌های صلح پایدار را برنتابیده‌اند؛ چنان‌که یک برش تاریخ، گویای منازعات و جنگ‌های زیادی چون مذهب علیه مذهب، دین علیه دین و یا قربانی‌ساختن حقوق فرد برای جمع و برش دیگر، گواه منازعات در درون نژادها، ایدئولوژی‌ها، دین‌ها و قوم‌ها بوده است که در نتیجه انسان‌های بی‌شماری را به کام مرگ کشانیده است.

شوربختانه با عمیق‌شدن تبعیضات و فاشیسم نژادی و برخوردهای سیاسی- ایدئولوژیکی از یک‌سو و اغماض از جنبه عبرت‌آموزی از تاریخ و عدم روی‌دست‌گیری تدابیر پیش‌گیرانه برای مدیریت منازعات از سوی دیگر، منازعات را در سطوح مختلف افزایش داده و به وقوع جنگ‌های زیادی، از جمله جنگ‌های جهانی اول و دوم، انجامیده است. در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، ۱۷ کشور دنیا درگیر بودند. این جنگ ۱۹ میلیون کشته، ۲۱ میلیون زخمی و ۲۰۰ میلیون دالر خسارت به‌جا گذاشت (فدراسیون صلح جهانی، ۲۰۰۷: ۳). توقع می‌رفت این جنگ، خاتمه‌بخش تمام جنگ‌ها باشد؛ اما این چنین نشد و جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) اتفاق افتاد؛ جنگی به با وسعت و فاجعه‌ای به مراتب بیش‌تر از جنگ جهانی اول. در این جنگ ۶۱ کشور دنیا درگیر بودند و ۶۰ میلیون کشته، ۸۰ میلیون زخمی، ۳,۳ تریلیون دالر خسارت

به‌جا گذاشت. این جنگ از مخرب‌ترین و خطرناک‌ترین جنگ در تاریخ بشریت ثبت گردیده است (همان، ۵).

تا قبل از جنگ جهانی دوم، این پرسش اساسی مطرح نبود که آیا می‌شود بدون شناسایی و توجه لازم به حقوق بشر به‌دنبال صلح و امنیت جهانی رفت؟ شاید بشریت به این آگاهی نرسیده بود که به گفته شکوه میرزادگی، نویسنده تبعیدی ایرانی، «صلح بدون حقوق بشر آغاز جنگ دیگر است.» (میرزادگی، ۱۳۸۷). جنگ‌های جهانی هزینه‌های بی‌حد و حصر انسانی، مالی و محیط زیستی را برای بشریت وارد آورد؛ ولی تجربه آن وجدان بشریت را بیدار ساخت و سبب شد تا جوامع بشری از روزمره‌گی‌ها فراتر رفته و مبنای مشترکی را با اذعان بر اصل کرامت و انسانیت، قطع نظر از هویت‌های عارضی چون قوم، نژاد، مذهب، جغرافیا و سایر تعلقات سیاسی و فرهنگی، جهت نیل به صلح جست‌وجو کنند. تأسیس سازمان ملل متحد، تصویب منشور این سازمان و تأکید بر حقوق بشر در آن، در واقع مرحله‌آبستن ایده صلح جهانی را بر محور کرامت، آزادی، برابری و همبستگی انسانی، به رخ بشریت کشید. تصویب منشور ملل متحد و تأکید بر حفظ کرامت افراد بشر الهام‌بخش تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) گردید؛ سند مهمی که در یک اجماع جهانی با تمرکز بر شناسایی کرامت ذاتی، حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیری کل اعضای خانواده بشری، ایده زندگی صلح‌آمیز را با رعایت حقوق و آزادی‌های بنیادین بشر، عینیت بخشید. اهمیت و ارزش اعلامیه جهانی حقوق بشر در حدی بود که اعضای سازمان ملل متحد دستیابی به آن را بزرگ‌ترین آمال بشریت اعلام داشتند (مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸).

از زمان تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر تا کنون، سازمان ملل متحد میثاق‌ها و اسناد بین‌المللی مهمی را در زمینه حقوق بشر به تصویب رسانیده است که تصویب هریک از آن‌ها به‌مثابه کاشت و ترویج تخم صلح و آرامش در سطوح مختلف فردی، خانوادگی، ملی، منطقه‌ای و جهانی محسوب می‌گردد.

در جامعه و جهانی که تهدیدهایی چون جنگ و خشونت، بی‌عدالتی و تبعیض، ستم جنسیتی، تروریزم سازمان‌یافته و فراملی، جنگ‌افزارهای کشتار جمعی، وضعیت ناگوار محیط زیست، بحران فقر و امنیت، از چالش‌های کلان بر سر راه صلح محسوب می‌گردد، ضرورت همکاری و ترویج ارزش‌های حقوق بشر برای صلح بیش‌تر از پیش محسوس به‌نظر می‌رسد؛ به‌ویژه برای

مردم افغانستان که حالا بیش از هر زمانی دیگر ارزش صلح را درک می‌کنند.

این تحقیق با عنایت بر نکات فوق، ژرفای پیوند حقوق بشر با صلح‌سازی را کاویده و نقش اساسی حقوق بشر در تسهیل فرایند صلح‌سازی و تحول منازعه را به بحث می‌گیرد. سؤال اصلی این تحقیق عبارت است از این‌که: آیا بدون حقوق بشر تحقق صلح ممکن است؟ به‌منظور روشن‌شدن سؤال اصلی، سؤال‌های فرعی زیر مطرح شده است:

۱. چه نسبتی بین حقوق بشر و صلح وجود دارد؟

۲. کاربرد اصول و ارزش‌های حقوق بشر چگونه فرایند صلح‌سازی را تسهیل می‌نماید؟

۳. مکلفیت دولت در قبال حقوق بشر چیست؟

برای کشورهای در حال منازعه‌ای چون افغانستان، بحث صلح و حقوق بشر از مهم‌ترین مباحثی است که باید به آن پرداخته شود؛ لذا برای جامعه افغانستان که از حالت جنگ و منازعه به‌سوی صلح و ثبات در حرکت است، جست‌وجوی راه‌کارهای نظری و عملی برای تحکیم صلح در صدر اولویت‌ها قرار می‌گیرد. راه‌اندازی تحقیق در مورد حقوق بشر و راه‌های دستیابی به صلح از طریق آن، ضرورت مبرم است؛ مخصوصاً که کارهای علمی قابل‌اعتنایی در این زمینه هم انجام نشده است.

۱. مفهوم حقوق بشر و صلح

۱-۱. مفهوم حقوق بشر

ارائه هر تعریفی از حقوق بشر و این‌که بشر را مستحق کدام حقوق می‌دانیم، تابع نوع تعریف ما از انسان و حق است؛ اما در این نوشتار از پرداختن به آن مباحث صرف‌نظر نموده و صرفاً به تعریف حقوق مطابق آنچه رایج است، اکتفا می‌شود.

۱-۱-۱. مفهوم حق در اصطلاح حقوقی و حقوق بشر

از حق تعاریف متعددی صورت گرفته است. در یک تعریف گفته شده است که حقوق عبارت از مجموعه قواعد حاکم بر روابط انسانی است؛ از این لحاظ که عضوی از جامعه است. در تعریف دیگر آورده‌اند که حقوق عبارت از همان دستمزد یا معاشی است که برای کارمند یا

کارگر پرداخته می‌شود. در جای دیگر، به معنای دانش یا یک رشته علمی از آن توصیف شده که در مقابل سایر رشته‌های علمی قرار می‌گیرد. اما در تعریف چهارم، عبارت از مجموعه امتیازاتی است که یک انسان در برابر انسان دیگر دارا می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۳-۱۴). حق در زبان انگلیسی با واژه «Right» بیان می‌شود (الیاسی، ۱۳۹۰: ۱۲). بر اساس این مفهوم از حق، حقوق بشر تعریف می‌شود. آنچه در این مقاله مورد نظر است، همین معنای چهارم می‌باشد.

در ارتباط به مفهوم چهارم از حق است که تعبیر حقوق بشر جاری^۱ می‌شود و حق و تکلیف انسانی در برابر هم قرار می‌گیرند.

برای تمیز این نوع از حقوق است که تقسیم‌بندی «حق داشتن^۲» و «حق بودن^۳» سر برمی‌آورد. حق بودن به این معناست که حرف یا عملکرد شما یا موقعیتی که دارید، منطبق به امر واقع باشد؛ مثلاً اگر گفته‌اید که آفتاب به دور زمین می‌چرخد، معلوم است که شما به حق نیستید؛ بلکه ادعای باطل را مطرح می‌نمایید؛ ولی اگر مدعی هستید که زمین یک قمر دارد و آب ترکیب مناسب از هایدروجن و اکسیجن دارد، به حق هستید. در مفهوم اول به دلیل این که حرف مطابق به واقع را نگفته بودید، باطل و در گفته دوم به دلیل این که شما حرف منطبق با امر واقع را مدعی شده‌اید، محق دانسته می‌شوید.

در مقابل، حق داشتن به این معنا است که در یک شبکه‌ای از روابط اجتماعی قدم می‌نهد و انتظار دارید که برخی از حقوق را دیگران برای شما مسلم شمارند؛ مثلاً به حیات شما تعرض نشود، هتک حرمت صورت نگیرد، به اعتقاد شما احترام گذاشته شود و... به همین ترتیب، تکلیف دارید تا به آبرو، حیات، آزادی، کرامت، امنیت و حریم شخصی دیگران احترام گذاشته و متعرض نشوید. در این جا حرف این نیست که شما بر حق هستید یا نه؛ بلکه دیگران مکلف‌اند که این حقوق را برای شما پاس بدارند یا شما مکلف هستید که برای دیگران رعایت نمایید. این جا ادعای حق و باطل مطرح نیست؛ بلکه حرف در این است که شما حق دارید یا شما مکلف هستید که این حقوق را پاس بدارید (محمدجاوید، ۱۳۸۹: ۶۵-۸۳).

همین معنا از حقوق که در حقوق بشر از آن صحبت می‌شود، چهار معنای متمایز دارد.

1. Human Rights.
2. To have Right.
3. To be Right.

در معنای اول، حق به معنای ادعا یا مطالبه^۱ است؛ یعنی صاحب حق طلبی دارد و باید طرف مقابل بپردازد؛ به طور مثال: داین مبلغ معینی از طرف مدیون مطالبه دارد، مدیون هم مکلف است که آن مقدار را به داین بپردازد. در معنای دوم، حق به معنای قدرت^۲ است؛ یعنی صاحب حق می تواند که سرنوشت حقوق دیگران را به نحو دلخواه تغییر دهد؛ مثلاً فردی می تواند یک سوم از اموالش را وصیت کند و به این ترتیب، حق ورثه اش را بعد از موت کاهش دهد. یا بخشی از مالش را هبه کند و قسمتی از اموال ورثه اش را کاهش دهد. در این جا کسی دیگر، جز صاحب حق از چنین قدرتی برخوردار نیست. در معنای سوم، حق مساوی به آزادی^۳ است؛ یعنی کسی می تواند چیزی را انجام دهد یا از انجام آن خودداری ورزد؛ به طور مثال: فردی می تواند سفر کند یا سفر نکند. دیگران نمی توانند او را مجبور کنند به سفر برود یا به سفر نرود. یا مطابق به ماده ۲۶ قانون اجراءات جزایی افغانستان، محکمه حق ندارد که همسر را مجبور سازد تا علیه شوهر شهادت دهد. معنای اخیری که برای حق گرفته اند، مصونیت^۴ است؛ یعنی فرد در برابر اقدام خودسرانه دیگران مصون می باشد؛ مثلاً کارگر حق دارد که به هر اتحادیه کارگری بپیوندد یا عضوی از یک سندیکا یا انجمن کارگری شود. کارفرما حق ندارد که وی را مجبور سازد تا از آن اتحادیه خارج گردد و یا عضویت یک انجمن را از دست دهد. حق اعتصاب کارگر نیز در همین جمع قرار می گیرد (طیبی، ۱۳۹۵: ۳۱-۳۳).

در هر چهار مفهوم، منظور این نیست که فرد به حق است یا باطل؛ بلکه حرف در این است که فرد صاحب این حقوق می باشد و دیگران باید حق او را پاس داشته و برای احترام گذاشتن به این حقوق مکلف اند.

۲-۱-۱. تعریف حقوق بشر

حقوق بشر، عبارت از حقوقی است که صرف به دلیل انسان بودن به انسان تعلق می گیرد؛ بدین ترتیب، حقوق بشر نسبت به هر انسان برابر است؛ زیرا همه انسان ها به طور برابر و یکسان انسان هستند (جک دانلی^۵، ۲۰۰۷: ۱). بدون حقوق بشر نمی توان با کرامت و شرافت مندانه زندگی کرد. با توجه به مباحث

1. Claim.
2. Power.
3. Liberty.
4. Safety.
5. Jack Donnelly.

مطرح شده، به این نتیجه دست می‌یابیم که هر انسانی دارای عقل، اراده و وجدان است و دارای کرامت. انسان از آن‌جا که عقل، وجدان و اراده دارد، واجد کرامت است. انسان‌ها از آن جهت که انسان‌اند، به‌نحو پیشینی بر یکدیگر ترجیحی ندارند و ارزش وجودی آنان یکسان است. بر این اساس، هر انسانی در ذات خود یک غایت است و نباید او را وسیله‌ای برای نیل به اهداف دیگری قرار داد. این ادعا همان اصل کرامت ذاتی انسان، یا اصل ممنوعیت ابزار قراردادن او است. باید اطمینان حاصل کرد که هیچ انسانی از سوی دولت و هم‌نوعش مورد سوء استفاده و بدرفتاری قرار نمی‌گیرد؛ با انسان شیء‌گونه رفتار نگردیده و ضایع، باطل و بی‌کاره نمی‌شود (جورج کاتب^۱، ۱۳۹۴: ۲۲۲).

اگر کسی اصل غایت بالذات بودن افراد انسانی را منکر شود، می‌توان نشان داد که وی باید لاجرم تبعیض ناموجه میان انسان‌ها یا برده‌داری را بپذیرد؛ زیرا همان‌طور که پذیرش اصل کرامت ذاتی یا غایت‌بودن انسان بلافاصله برابری ارزشی افراد انسانی را لازم می‌آورد، رد اصل مزبور (غایت و برابر بودن انسان‌ها) به معنای روادانستن ترجیح ناروا و تبعیض میان آنان است؛ زیرا کسی که اصل برابری را رد می‌کند و انسانی را بر انسان(های) دیگر ترجیح می‌دهد، بدون ارائه هیچ دلیلی چنین کار را انجام داده و مرتکب «ترجیح بلامرجح» یا دچار «تناقض» گردیده است؛ بدین معنا که اگر از منکر اصل غایت بپرسیم که چرا انسان‌ها را می‌توان به‌نحو پیشینی بر یکدیگر ترجیح داد و او در پاسخ بگوید که بدون نیاز به هیچ‌گونه دلیل؛ در این صورت، ترجیح بلامرجح میان انسان‌ها صورت گرفته که منطقاً قابل قبول و دفاع نیست (راسخ، ۱۳۸۸: ۳۳۳).

بنابراین، در اسناد حقوق بشر ارزش‌هایی ملحوظ نظر است که خاستگاه آن‌ها ارزش ذاتی و وجدان انسانی است؛ لذا بعد فراگیر و عمومی آن ملاک است. ابتدای منطقی حقوق بشر بر کرامت و منزلت انسانی استوار است و صرفاً از این جهت بر بشر تعلق می‌گیرد و باید مورد توجه قرار گیرد که «بشر» است و زمان و مکان و قیدی را بر نمی‌تابد. لاجرم دو بعد سلبی و ایجابی آن مورد تأکید است: ایجابی، در مقام احقاق و اعمال حق و تحقق و عینیت‌بخشیدن به کرامت انسانی؛ سلبی، در مقام دفاع و ممانعت از تهاجم، تجاوز و مخدوش‌ساختن آن. از این منظر، تخلف از معیار و ارزش‌های انسانی، برگرفته از ملاحظات ابتدایی و ذاتاً بدیهی انسانی است که ویژگی مطلق داشته و در زمان صلح و جنگ باید رعایت شود. بشر منحیت بشریت، شایسته برخورداری

1. George Kateb.

از این حقوق اولیه است؛ حقوق اولیه‌ای که ناظر بر مشترکات انسانی است و از این حیث تفاوتی در ماهیت آن‌ها نیست؛ لذا نمی‌توان آن را منسوب به غرب و شرق یا فرهنگ خاصی نمود؛ بلکه هر جا که گروهی از انسان باشد، این مسائل می‌تواند باشد. حقوق بشر با بشر به دنیا آمده و با بشر هم از دنیا خواهد رفت، نه ربطی به سازمان ملل امروز دارد و نه به انقلاب فرانسه دیروز (تاموشات، ۱۳۹۳: ۳۶-۳۸).

«حقوق بشر نمی‌تواند برای کشورهای شرقی نسبت به کشورهای غربی متفاوت باشد، و نیز نمی‌تواند برای دولت‌های توسعه‌یافته و دولت‌های جهان سوم هم متفاوت باشد. حقوق بشر، بدون قید و بی‌جهت است. حقوق بشر چپ و راست نمی‌شناسد؛ بلکه تنها انسان را به رسمیت می‌شناسد.» (همان، ۱۵۵).

حقوق بشر ریشه در کرامت و ارزش ذاتی انسان دارد. دولت و قانون حقوق بشر را ایجاد نمی‌کند. اسناد بین‌المللی و سایر منابع حقوق بشر به‌طور کل، حقوق بشر را شناسایی، تعریف، تنظیم و مکانیزم‌های حمایتی آن را ایجاد کرده و مکلفیت دولت‌ها را در راستای احترام، حمایت و تحقق حقوق بشر بیان می‌دارد. حقوق بشر از حقوق افراد و گروه‌ها در برابر فعل و ترک فعل دولت‌ها دفاع می‌نماید. حقوق بشر دولت‌ها را از یک‌سو ملزم می‌سازد که به شیوه و رویه خاصی عمل کند و از سوی دیگر آن‌ها را از انجام برخی اعمال منع و به انجام برخی اعمال دیگر مکلف می‌سازد. با عنایت بر آنچه نگاشته آمدیم، «تمام حقوق بشر به تمام انسان‌ها» تعلق می‌گیرد.

۳-۱-۱. دسته‌بندی و نسل‌های حقوق بشر

در یک تقسیم‌بندی، حقوق بشر در شش دسته و سه نسل قابل تفکیک و شناخت است. تقسیم‌بندی حقوق بشر در شش دسته عبارتند از: ۱. حقوق سیاسی؛ ۲. حقوق مدنی؛ ۳. حقوق اقتصادی؛ ۴. حقوق اجتماعی؛ ۵. حقوق فرهنگی؛ ۶. حقوق همبستگی. این حقوق در اسناد بین‌المللی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده‌اند.

به همین ترتیب، در تقسیم‌بندی حقوق بشر در سه نسل: حقوق سیاسی و مدنی را حقوق نسل اول؛ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را حقوق نسل دوم؛ و حقوق همبستگی را به‌نام نسل سوم حقوق بشر یاد می‌کنند. تقسیم‌بندی حقوق بشر به نسل‌های سه‌گانه اول، دوم و سوم و نیز دسته‌های شش‌گانه یک تقسیم‌بندی اعتباری است. باید به خاطر داشت که این تقسیم‌بندی

به معنای تقدم و تأخر و یا به لحاظ اهمیت و درجه‌بندی حقوق مذکور نه؛ بلکه به خاطر شناخت و مطالبه آسان‌تر آنها است. حقوق بشر به عنوان یک کل واحد و تقسیم‌ناپذیر هست. «به کارگیری اصطلاح نسل یادآور تحول تاریخی در به رسمیت‌شناختن و تهیه و تدوین برخی اصول و مبانی حقوق بشر در جهت معین و خاص است.» (فیروزی، ۱۳۸۴: ۴۴). جهت شناسایی و تفکیک بهتر حقوق بشر، در ذیل به تعریف و ارائه مصداق‌های هریک از دسته‌بندی‌های حقوق بشر می‌پردازیم.

۱-۳-۱. حقوق مدنی

حقوق مدنی، حقوقی است که به افراد امکان می‌دهد تا در جامعه با آنها رفتار عادلانه، منصفانه و برابر صورت گیرد. برخی از مصداق‌های حقوق مدنی عبارتند از: حق زندگی، حق مساوی در برابر قانون، آزادی از بازداشت و توقیف خودسرانه، آزادی از مجازات‌های زاجره، آزادی در انتخاب سبک زندگی شخصی، آزادی انتخاب، تفریح، آزادی عقیده و مذهب، آزادی از بردگی، آزادی تفکر و ابراز نظر، تعلق نژادی-تباری، حق رازداری و حریمیت، عدم تبعیض، ازدواج و... در زمره حقوق مدنی افراد قرار می‌گیرند.

۱-۳-۲. حقوق سیاسی

حقوق سیاسی حقوقی است که برای اشخاص در ارتباط آنها با «حاکمیت» و ارزیابی عملکرد قدرت سیاسی موجود به رسمیت شناخته می‌شود. وجه مشترک میان همه این حقوق، به رسمیت‌شناختن «حق حیات سیاسی» است (<http://wordppt.sellfile.ir>). حقوق سیاسی به شهروندان امکان می‌دهد تا در سرنوشت سیاسی خویش شریک باشند و به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در امور و اداره دولت مشارکت نمایند. حقوق سیاسی متمم حیاتی حقوق مدنی است. در نبود حقوق سیاسی، حقوق مدنی جان نمی‌گیرد (www.preservearticles.com/201106248529/5-most-essential-political-rights-of-a-citizen.html). برخی از مصداق‌های حقوق سیاسی عبارتند از: حق رأی، انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق ثبت شکایت، حق پناهندگی، عدم تبعید، حق دسترسی به محکمه عادلانه، حق آزادی بیان، مطبوعات و اطلاعات، حق اشتغال به کارهای سیاسی و دولتی، حق مشارکت مردم در انتخابات، حق تشکیل احزاب و تشکلات و مشارکت در آنها، حق راه‌اندازی آزادانه اجتماعات، تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها

و

۳-۱-۱. حقوق اقتصادی

«حقوق اقتصادی عبارت از حق دسترسی به منابع است؛ مانند زمین، کار، سرمایه فیزیکی و مالی که برای ایجاد و تخصیص قانونی تبادله کالا و خدمات ضروری پنداشته می‌شود. حقوق اقتصادی یک امر واضح و خودآشکار است. حقوق اقتصادی برای شناسایی کاملش، مستلزم حداقل سه شرط اساسی است.

یکم. آگاهی از نیازهای اساسی اقتصادی برای فردی که می‌خواهد وارد دنیای اقتصادی شود؛

دوم. آگاهی از شرایط قانونی؛

سوم این‌که حقوق اقتصادی صرف در وضع شرایط عادلانه برای همه تحقق‌پذیر خواهد بود.» (گورگا^۱، ۱۹۹۹: ۸۹-۹۱). برخی از مصداق‌های حقوق اقتصادی عبارتند از: حق تجارت، حق ملکیت خصوصی، حق رقابت و تبادله داوطلبانه، وظیفه، کار آزادانه بدون بهره‌کشی، دستمزد برابر در برابر کار مساوی، شرایط کاری مصون، تشکیل اتحادیه‌های تجارتي، کارگری، غذای کافی، مصونیت از روش‌های کاری نامناسب و

۴-۱-۳. حقوق اجتماعی

حقوق اجتماعی، حقوق بنیادینی است که برای هر فرد انسانی به رسمیت شناخته شده است؛ حقوقی که اعضای یک گروه و یا جامعه آن را صرف در ارتباط با دیگران به کار گرفته و در صورتی می‌تواند از آن خوب برخوردار گردد که دولت حوزه زندگی خصوصی افراد را محترم نگهداشته و فرد مورد حمایت دولت قرار داشته باشد. حقوق اجتماعی متمم ضروری حقوق و آزادی‌های مدنی است. برخورداری از حقوق و آزادی‌های مدنی بدون مصونیت اجتماعی حداقل ناممکن است. برخلاف حقوق و آزادی‌های مدنی، حقوق اقتصادی و اجتماعی آزادی از دولت نه؛ بلکه آزادی با کمک دولت است.

برخی از مهم‌ترین مصداق‌های حقوق اجتماعی عبارتند از:

حق کار: در شرایط مصون و عادلانه، با معاش مناسب و رخصتی با معاش؛

1. Carmine Gorga.

حق تعلیم و تربیه: آموزش ابتدایی، ثانوی و دانشگاهی رایگان و آموزش‌های حرفه‌ای؛

حق سرپناه/مسکن و حق صحت؛

حق تأمینات اجتماعی: رفاه عمومی، بیمه و تقاعد.

۵-۳-۱. حقوق فرهنگی

حقوق فرهنگی، حقوقی است که برای گروه‌های انسانی در پیوند با فرهنگ و هنرشان به رسمیت شناخته شده است؛ حقوقی که به گروه‌های انسانی اجازه می‌دهد تا هویت فرهنگی‌شان را شکل داده و از آن صیانت کنند. حقوق فرهنگی از آن جمله حقوق بشری است که به مردم و جوامع، آزادی دسترسی، اشتراک و انتخاب فرهنگ مورد علاقه‌شان را فراهم می‌سازد. هدف عمده حقوق فرهنگی تأکید بر حفاظت از حقوق فرهنگی و حصول اطمینان از پویایی فرهنگ‌ها و مؤلفه‌های آن در شرایط برابر، منصفانه و بدون تبعیض است (c/definitions.uslegal.com/cultural-rights). مصداق‌های حقوق فرهنگی در تقسیم‌بندی لیندر تهیه‌شده تحت عنوان «فهرست مقدماتی حقوق فرهنگی» در ۱۹۶۶ برای یونسکو، ۱۵ حق فرهنگی ذیل را شامل می‌شود (اصغرnia، ۱۳۹۵: ۹۴).

(۱) حق بقای فیزیکی؛ (۲) حق توسعه بومی؛ (۳) حق هویت فرهنگی؛ (۴) حق آزادی عقیده و بیان؛ (۵) حق مشارکت در زندگی فرهنگی؛ (۶) حق آموزش و گزینش نوع آموزش؛ (۷) حق آزادی مذهب و انجام دادن مناسک مذهبی؛ (۸) حق برخورداری از میراث مادی و معنوی؛ (۹) حق مشارکت در تواناسازی روش‌های فرهنگی؛ (۱۰) حق برخورداری از محیط زیست فرهنگی و فیزیکی؛ (۱۱) حق تشکیل اجتماعات و شناسایی اجتماعات فرهنگی (لیندر، ۱۹۶۶: ۹۶-۹۷).

حقوق مدنی- سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اساساً در قانون و در عمل از همدیگر فرقی ندارند. همه این حقوق غیر قابل تقسیم و دارای وابستگی متقابل‌اند. سرشت تقسیم‌ناپذیری و وابستگی متقابل حقوق بشر بدین معنا است که حقوق سیاسی- مدنی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر اساس اصل برابری و عدم تبعیض برای همه افراد بشر صادق است. دولت مکلف است تا امکان برخورداری از حقوق مذکور را فراهم ساخته و نیز مطالبه حقوق افراد را در برابر دولت ممکن سازد. تمام این حقوق باید توسط نهادهای ملی حقوق بشر

1. Lynder V. Prott.

به صورت برابر مورد انکشاف و حمایت قرار بگیرند (کمیشنری عالی ملل متحد برای حقوق بشر، ۲۰۰۵: ۴).

۶-۳-۱. حقوق همبستگی

حقوق بشر در یک قرن اخیر شاهد تحولات فراوانی بوده و به ویژه در نیم قرن اخیر، این تحول و توسعه چشم گیرتر بوده است؛ به نحوی که شاهد احترام بیش تری نسبت به حقوق بشر بوده ایم؛ لذا این دوره را عصر حقوق هم نامیده اند. با این حال، اعتلای مقام حقوق بشر و حمایت از آن، مشکلات و موانعی را هم در سر راه دارد که مانند گذشته، صرفاً در وجود حاکمیت دولت ها خلاصه نمی گردد. توسعه و گسترش حقوق بشر در انتظار بحران های متعدد است و حیات بشر واقعاً در معرض خطر است. مسائل مربوط به توسعه و عوامل و عوارض چندبعدی مسئله امنیت دسته جمعی و خلع سلاح، مسئله رشد جمعیت و عوارض ناشی از آن، مهاجرت، مسائل مربوط به محیط زیست، مسائل مربوط به عدالت اجتماعی و ایده میراث مشترک بشریت و بهره برداری از منابع ماورای حاکمیت دولت ها و به طور کلی حقوق به معنای وسیع و مدرن آن، مسئله اساسی مورد بحث بشر امروز در سطح کلان می باشد. بشریت امروز دریافته است که همه انسان ها سرنوشت مشترک دارند و این سرنوشت که همان آینده بشریت است، در حال حاضر دچار بحران شده است و این یگانگی در عصر همگرایی جهانی به معنای آن است که همه انسان ها زندگی، مرگ و سرنوشت مشترک دارند.

این تحولات در شرایط و اوضاع و احوال کنونی منجر به تولد و تکوین نسل جدیدی از حقوق بشر تحت عنوان نسل سوم شده که به آن «حقوق همبستگی» می گویند. این حقوق در کنفرانس صلح و حقوق بشر ۱۹۸۷ در اسلو، کنفرانس ۱۹۷۹ کمپوبلو، کنفرانس ۱۹۸۰ ورشو و کنفرانس ۱۹۸۲ در هایدپارک مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

پیش طرح سومین میثاق بین المللی حقوق همبستگی، مقولات نسل سوم حقوق بشر را به چهار دسته تقسیم می کند که عبارتند از: حق صلح، حق توسعه، حق محیط زیست و حق میراث مشترک بشریت. اما حقوق دانان در این که آیا مقولات نسل سوم حقوق بشر منحصر در موارد فوق هستند یا نه، اتفاق نظر ندارند؛ لذا برخی از نویسندگان عناوین دیگری را نیز هم چون حق بر

استعمارزدایی، حق بر ارتباطات و مساعدت‌های بشردوستانه، حق بر زبان و فرهنگ بومی، حق بر دین‌داری و یکتاپرستی و... جزء نسل سوم حقوق بشر قلمداد کرده‌اند (فیروزی، ۱۳۸۴: ۵۰).

۱-۲. مفهوم صلح

۱-۲-۱. صلح به مفهوم امنیت انسانی

در مورد صلح تعریف‌های زیادی ارائه شده است. یکی از تعریف‌هایی که بیش‌تر ارزش‌های حقوق بشری را برمی‌تابد، همانا صلح به معنای «امنیت انسانی»^۱ است. در این تعریف، صلح یعنی امنیت انسانی؛ حالتی که انسان خود را از ترس و فقر آزاد احساس نماید (دیپارتمنت صلح مطالعات صلح و منازعه، ۱۳۹۰: ۵). هدف امنیت انسانی محافظت از هسته حیاتی^۲ همه افراد بشر در مقابل تهدیدهای شایع است^۳؛ به نحوی که با شکوفایی و کمال بلندمدت افراد بشر سازگاری داشته باشد. در تبیین هدف امنیت انسانی، چند نکته مهم وجود دارد که قرار ذیل برشمرده می‌شوند:

محافظت^۴: منظور از محافظت در این‌جا، حفظ و نگهداری حالت آرامش فردی و مراقبت و حمایت از افراد در برابر تهدیدها و خطرهای است. با پذیرش این‌که انسان با خطرهای تهدیدهای طبیعی چون سیل، زلزله و طوفان؛ با تهدیدهای سیاسی و اقتصادی چون فقر و تنگدستی، حملات تروریستی، جنگ و منازعات خشونت‌آمیز؛ و معضلات خارج از اراده فردی مانند غذا، آب آشامیدنی، سرپناه، فقدان امکانات صحتی، آموزشی و انواع بیماری‌ها روبه‌رو هستند، پس باید افراد بشر با تدابیر پیش‌گیرانه، سازمان‌یافته و نهادینه‌شده مورد حمایت قرار بگیرند، نه با اقدامات انفعالی پس از وقوع حادثه آن‌هم به صورت دفعی و موقت.

محافظت از هسته حیاتی^۵: هدف از محافظت هسته حیاتی بر رفع احتیاجات اولیه و برآورده‌شدن نیازهای اساسی بشر در بعد کمی و کیفی آن عطف توجه است. در بعد کمی، تأمین احتیاجات اولیه مانند غذا، مسکن، آموزش، صحت... و در بعد کیفی، پیوند وثیق آن با شخصیت

1. Human Security.

2. Vital Core.

3. Pervasive Threats.

4. Protection.

5. Protection of vital core.

افراد انسانی مطرح است که دربرگیرنده آزادی و استقلال فردی، حق تعیین سرنوشت و مشارکت آزاد در زندگی اجتماعی است. از این نظر، رهایی از ساختارهای سرکوبگرانه قدرت در سطوح مختلف، لازمه امنیت انسانی است که مفهوم مذکور ربط وثیقی با دموکراسی در همه ابعاد آن دارد.

همه افراد بشر^۱: هدف از به کارگیری همه افراد بشر در امنیت انسانی، مفهوم امنیت را از دولت به فرد بشر قطع نظر از جنسیت، نژاد، دین، قومیت، شهروندی و سایر خصوصیات منتقل می کند. در واقع، هدف امنیت انسانی متمایز از هدفی است که دولت ها در قرون نوزدهم و بیستم دنبال می کردند که همانا حراست قلمروشان بود؛ بنابراین، طبیعی است که در عرصه بین المللی نیز توجه آن عمدتاً معطوف به توسعه انسانی و حقوق بشر باشد.

تهدیدهای شایع^۲: تهدیدها از نظر مکانیزم عمل معمولاً به دو دسته تقسیم می شوند: تهدیدهای مستقیم مانند جنگ، قتل عام و منزوی سازی و تهدیدهای غیر مستقیم مانند سرمایه گذاری بیش از حد در امور نظامی (یا موارد خاص دیگر) و عقب ماندگی و عدم سرمایه گذاری لازم در بخش های دیگری چون تحصیل، صحت و محیط زیست (قاسمی، ۱۳۸۴: ۸۲۱-۸۲۳).

امنیت انسانی، مفهوم امنیت را از چارچوب تعریف سنتی و امنیت ملی دولت محور فراتر برده و در حوزه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مدنی کشانیده است. تعریف صلح به معنای امنیت انسانی به زبان ساده بدین معنا است که صلح در یک سطح خاصی از تأمین حقوق سیاسی-مدنی؛ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ و حق توسعه و محیط زیست سالم تحقق پذیر است. بر این اساس، تحقق صلح در زندگی اجتماعی از طریق اعمال فشارهای نظامی و سرکوب سازی مردم متفی است؛ مگر این که دولت و ملت ها شرایط و امکانات لازم سیاسی-مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به حد کافی عطف توجه قرار داده باشند. صلح در هر شرایطی عملی نیست؛ مگر این که شرایط و زمینه های لازم آن فراهم آمده باشد؛ درست مثل این که آب نه در هر درجه ای، بلکه فقط در ۱۰۰ درجه سانتی گراد به جوش می آید. تعریف صلح به معنای امنیت انسانی، یک تعریف حقوق بشرگرایانه است و مبتنی بر این تعریف، حقوق بشر پیش شرط تمام عیار تحقق صلح پایدار است.

1. All individual human beings.

2. Pervasive Threats.

۱-۲-۲. انواع صلح

۱-۲-۲-۱. صلح منفی

به دلیل جایگاه‌های مختلفی که صلح در حوزه‌های فرهنگی، دین، تاریخ، اقتصاد، حقوق و علوم سیاسی دارد، مفاهیم متعددی از آن بسته به هریک از این جایگاه‌ها ارائه شده است. از نظر مفهومی و در مطالعات صلح، این واژه به طور سنتی و از ابتدا برای «نبود وضعیت تجاوز، خشونت یا مخاصمه به کار رفته و هنوز هم این جنبه آن غالب تر جلوه می‌کند. علی‌رغم نگرش سنتی که رویکردی حداقلی نسبت به صلح است، امروزه به دلیل گستره وسیعی که مفهوم صلح در پرتو نگرش‌های اخیر از امنیت انسانی و حقوق بشر یافته، از آن فراتر رفته و ایجاد و حفظ روابط به‌هنگار میان انسانی و بین دولتی و ایمنی در حوزه رفاه اجتماعی و اقتصادی را نیز دربر گرفته است (نماین، ۱۳۹۱: ۶).

۱-۲-۲-۲. صلح مثبت

صلح مثبت مبتنی بر گذار از حالت حداقل شرایط صلح به سمت حداکثر سازی وضعیت‌هایی است که در آن زندگی پایدار در وضع موجود بشر در همه محیط‌های سیاسی، فرهنگی، تمدنی و جغرافیایی میسر گردد. چنین مسأله‌ای بر «تغییر اساسی» استوار است؛ تحقق ایده صلح مثبت با مفهوم تحول منازعه ۱ گره خورده است که با ایجاد تغییر و تحول در ساختارها و نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دنبال می‌گردد. این در حالی است که جست‌وجوی صلح مثبت، نسل سوم حقوق بشر را نیز احتوا می‌کند. در این صورت، هم‌چنان که توسعه برابر ملت‌ها، دولت‌ها و افراد مستلزم وجود آرامش و امنیت خاطر، یعنی صلح ذهنی، مادی، ملی و بین‌المللی است، صلح نیز تحکیم و تعقیب توسعه را یکی از مجاری و ابزارهای لازم در فرایند صلح‌سازی جهانی می‌شمارد. در مناسبات صلح منفی و مثبت، پیشگامی در زمینه تحقق بخشی به الزامات برقراری صلح مثبت، مقدم بر صلح منفی خواهد بود؛ زیرا مطالعات واقع‌گرایان نیز به خوبی نشان داده که بخشی مهم از علل وقوع درگیری و جنگ، نامساعد بودن شرایط زندگی ملت‌ها و عدم تعادل در توزیع امکانات و دسترسی به آن‌ها است (همان، ۶).

۱. تحول منازعه مفهومی است که بر تغییر و تحول منازعات پنهان و آشکار اجتماعی و سیاسی از طریق رسیدگی و ایجاد تغییر در شرایط، رویه و رفتارها و روابط در یک فرایند صلح‌آمیز اشاره دارد. تحول منازعه عرصه وسیعی را دربرمی‌گیرد که بر تغییر و تحول تمام مشکلات ساختاری و فرهنگی که سبب وقوع جنگ و منازعات خشونت‌آمیز می‌شوند را مورد بررسی و رسیدگی قرار می‌دهد. این عرصه تغییرات در سیاست‌ها، پالیسی‌ها، ارزش‌ها و نگرش‌ها، قوانین و جنبه‌های عرفی که مانع رسیدن به صلح می‌شود، را نیز دربرمی‌گیرد.

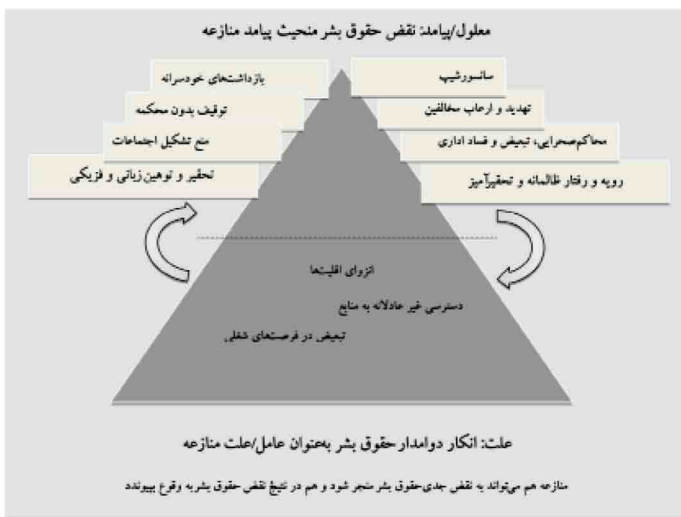
۲. ارتباط حقوق بشر با منازعه، نیازهای اساسی و صلح سازی

۲-۱. ارتباط حقوق بشر با منازعه^۱

نقش سازنده حقوق بشر در رفع مشکلات جامعه بشری و ایجاد صلح آشکار و انکارناپذیر است. مطالعه کشورهای پسامنزاعه که حقوق بشرمحور^۲ عمل کرده اند، نشان می دهد که نتیجه عمل آن ها منجر به بهبود وضعیت زندگی مردم گردیده و به صلح انجامیده است.

بررسی وضعیت های متعدد در سراسر جهان نشان می دهد که منازعات خشونت آمیز منجر به نقض حقوق بشر می شود. مطالعات موردی زیادی در زمینه وجود دارد که در زیر به مواردی از رواندا و سریلانکا اشاره می شود. به نسل کشی سال ۱۹۹۴ در رواندا بیانیدید که در آن بیش از هشت صد هزار (۸۰۰۰۰۰) نفر در ۱۰۰ روز کشته شدند و بیش تر از آن از خانه های شان فرار کردند. عکس قضیه نیز صادق است: منازعات خشونت آمیز می تواند ناشی از ناکامی و عدم حمایت دولت از حقوق بشر به وجود آید (بی ام زید، ۲۰۱۱: ۱۶).

شکل شماره (۱): رابطه حقوق بشر و منازعه



۱. این قسمت، از کتاب «ارتباط حقوق بشر و تحول منازعه» منتشر شده توسط BMZ (وزارت فدرال برای همکاری اقتصادی و توسعه کشور جرمنی) توسط نگارنده از انگلیسی به دری ترجمه شده است.

2. Human Rights Based Approach.

3. BMZ, Federal Ministry for Economic Cooperation and Development of Germany.

مورد دوم قضیهٔ سریلانکا است. در سریلانکا، محرومیت و انزوای طولانی مدت اقلیت تامیل توسط دولتی که متشکل از اکثریت مسلط سینهالی‌ها بود، به یک منازعهٔ داخلی طولانی مدت منجر گردید. خشونت برای اولین بار در سال ۱۹۵۶ اتفاق افتاد؛ زمانی که حق زبان و دسترسی عادلانه به تعلیم و تربیت تامیل‌ها توسط دولت قانوناً (قانون فقط سینهالی‌ها، ۱۹۵۶) تکذیب گردید؛ از این رو، در ضمن بسیاری از مسائل دیگر، مشکل به درازا کشید. از یک طرف دولت به سرکوب خشونت‌آمیز علیه تامیل‌های مخالف شتافت و از طرف دیگر، رادیکالیزم و تشددگرایی تامیل‌ها منجر به افزایش انزوای اقتصادی و سیاسی آن‌ها گردید؛ بنابراین، انکار حقوق بشر سبب تشدید درگیری‌های خشونت‌آمیز شد. در یک کلام، موارد نقض حقوق بشر می‌تواند هم علت و هم معلول منازعات خشونت‌آمیز باشد.

برای وضاحت مطلب، به شکل (۲) در فوق که رابطهٔ علت و معلولی منازعه و نقض حقوق بشر را نشان می‌دهد، نگاه کنید. نقض حقوق بشر به عنوان علت منازعات خشونت‌بار در جنبه‌های سیاسی-مدنی و جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زندگی فرد و اجتماع واضح است. در جنبهٔ سیاسی-مدنی می‌توان از استفادهٔ بیش از حد زور توسط پلیس، تهدید، ارباب و سرکوب‌گری مخالفان سیاسی، سانسور، شکنجه و یا اعدام‌های فراقضایی نام برد. در جنبهٔ اجتماعی و اقتصادی می‌توان به تخریب زیرساخت‌ها و تأسیسات ملکی (کلینیک‌های صحتی، مکتب‌ها، خانه‌ها، محاکم، پل و پلیچک‌ها)؛ تبعیض مابین‌های زمینی و جابه‌جایی جمعیت غیر نظامی اشاره کرد. با این حال، تشخیص نقض حقوق مردم ناشی از مشکلات ساختاری که در طول زمان بر شدت درگیری‌ها افزوده است، وضعیت را پیچیده‌تر می‌کند؛ زیرا چنین مشکلات در سیستم حکومت‌داری روی هم انباشته شده و جا افتاده است؛ به عنوان مثال: قوانین، سیاست‌ها و شیوه‌های یک کشور ممکن است تبعیض را نهادینه کرده باشد (طوری که در مثال بالا در سریلانکا تذکر رفت). عدم دسترسی یکسان گروه‌های هویتی مختلف به منابع و یا انکشاف نامتوازن در مناطق اکثریت‌نشین اعضای یک گروه اجتماعی غیر از گروه مسلط سیاسی حاکم، وقوع اختلافات را جدی‌تر و محتمل‌تر می‌سازد (همان، ۱۶).

این وضعیت ممکن است که ریشه در محرومیت‌های تاریخی در گذشته‌های دور داشته باشد. چنین محرومیت‌های حقوقی شاید در ابتدا قابل دید نباشد؛ اما با گذشت زمان و انزوای افراد و گروه‌های قربانی توسط نظام حاکم به شکل سیستماتیک، شرایط ساختاری را ایجاد می‌کند که

بعدها از طریق ایجاد تنش و بروز تعصبات و کلیشه‌های منفی به مشاهده می‌رسد. به این مشکل، اغلب به‌عنوان خشونت «ساختاری» و خشونت «فرهنگی» اشاره شده است. چنین وضعیتی بستر ساز و تولیدکننده تخم خشونت برای وقوع جنگ‌های مستقیم فیزیکی است (همان، ۱۷).

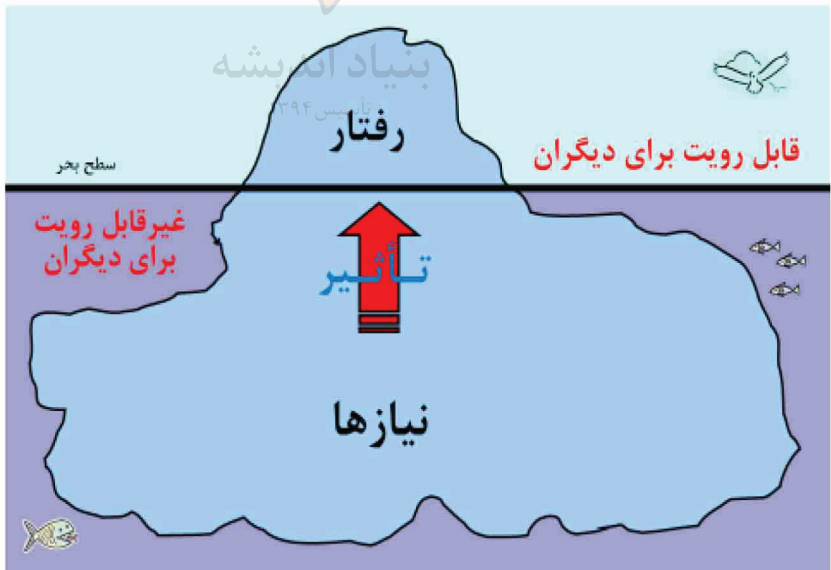
هنگامی که افراد و گروه‌ها پی‌ببرند که حقوق بشری‌شان عینیت نمی‌یابد، به احتمال قوی ابراز نارضایتی می‌کنند. در صورتی که راه‌های مسالمت‌آمیز (مثلاً با درج شکایت‌ها و بسیج گروه‌های فشار) برای تأمین خواست و مطالبات‌شان وجود نداشته باشد و به صدای‌شان در درازمدت گوش فراداده نشود، بعید نیست که برای جلب توجه در راستای تحقق خواسته‌های‌شان به خشونت فیزیکی متوسل شوند. البته باید اذعان کرد که ناکامی دولت‌ها در امر حمایت از حقوق بشر همیشه به‌دلیل مبادرت به عمل سرکوب‌سازی نه؛ بلکه به علت ناکامی و وضعیت‌شکننده دولت‌ها است. در بعضی موارد، دولت‌ها در امر احترام‌نهادن و حمایت از حقوق شهروندان‌شان ناتوان‌اند تا نامتایل. چنین حالتی ممکن است به علت نهادهای ضعیف و یا در اختیارنداشتن منابع باشد؛ از این‌رو، در برخی جوامع در اغلب موارد، حاشیه‌رانی و محروم‌سازی مردم از حقوق بشری‌شان علت اصلی بروز منازعه و خشونت از نوع نهان و آشکار است.

از منظر تحول منازعه‌ای مبتنی بر حقوق بشر، انکار مداوم حقوق بشر صرف‌نظر از علل و چگونگی تبارز آن، به‌معنای برآورده‌نشدن نیازهای اساسی بشر- هویت، رفاه و آسایش، آزادی و امنیت- است. منظور از نیازهای اساسی بشر در این‌جا نه تنها بر تأمین امرار معیشت و امکانات مادی در امر حفظ صحت و سلامت؛ بلکه بر مسائل معنوی چون هویت، آزادی و امنیت نیز تأکید دارد. از منظر تحول منازعه، نیازهای اساسی انسان موارد وسیعی؛ چون: مشارکت و رفاه (سیاسی و اقتصادی)، پذیرش (به رسمیت‌شناسی هویت و فرهنگ) و امنیت (غذا، سرپناه، حمایت و امنیت فیزیکی) را دربرمی‌گیرد. این نیازها غیر قابل مذاکره‌اند. اساساً نیازهای اساسی بشر شکل‌دهنده رفتار و عملکرد بشر است (به شکل ۳ در زیر نگاه کنید). این برداشت وسیع‌تر از نیازها به وضاحت نشان می‌دهد که حقوق بشر و نیازهای اساسی هم‌پوشانی زیادی داشته و لازم و ملزوم یکدیگراند: نیازهای اساسی شامل هویت، استقلالیت، امنیت، پذیرش، آزادی و به رسمیت‌شناسی، با تمام حقوق مندرج در اعلامیه جهانی و سایر اسناد بین‌المللی حقوق بشر مرتبط هستند؛ به‌گونه مثال: حق صحبت به زبان خودی (مادری)، نیاز فردی و گروهی افراد بشر را در امر حفظ هویت، آزادی، شناخت و مشارکت مرفوع می‌سازد. حق برابری و عدم تبعیض،

نیازهای هویتی، آزادی، مشارکت، حمایت و پذیرش را مرفوع می‌سازد. اجرا و مدیریت عدالت، حق دسترسی به عدالت و امنیت را مرفوع می‌سازد. خودارادیت در اصطلاح حقوقی آن می‌تواند که نیازهای جمعی چون هویت، امنیت و آزادی را برآورده سازد.

به عبارت دیگر، تحقق حقوق بشر وسیله‌ای است برای برآورده شدن نیازهای اساسی؛ زیرا حقوق بشر در تأمین کالاها، خدمات و ایجاد شرایط لازم برای رفع آن‌ها یاری می‌رساند. ضمناً ارتباط عمیق بین حقوق بشر و نیازهای اساسی در تبیین علت و بروز تنش‌های اجتماعی، ناشی از عدم برخورداری مردم از حقوق‌شان نیز کمک می‌کند. منازعه فی‌نفسه مشکل‌زا نیست؛ بلکه برعکس، منازعه انرژی تولید کرده و می‌تواند که سهام‌داران، ذی‌نفعان و دست‌اندرکاران مختلف را در راستای تغییر مطلوب وادار سازد. به هر حال، در صورت بی‌توجهی به خواسته‌های مردم و سرکوب‌سازی منازعه، احتمال خشونت‌های مستقیم را افزایش می‌دهد؛ بنابراین، انکار و یا ناکامی در حمایت از حقوق بشر، به معنای برآورده نشدن نیازهای اساسی است که سبب ایجاد تنش در جامعه می‌شود. عدم موجودیت مکانیزم‌های مطالبه حق و نپرداختن به علل برآورده نشدن نیازهای اساسی مردم، احتمال وقوع خشونت را محتمل‌تر می‌سازد (همان، ۵۸).

شکل شماره (۲): تأثیر نیازهای اساسی بر رفتار انسان



برای کارورزان توسعه که به حقوق بشر و تحول منازعه می‌اندیشند، بین عدم تأمین حقوق بشر، تنش‌های اجتماعی و وقوع احتمالی خشونت ارتباط نزدیک وجود دارد و آن‌ها بر نکات مهم زیر تأکید می‌ورزند:

۱. برای جلوگیری از خشونت، به اندازه‌ای که توجه برای جلوگیری از خشونت مستقیم مهم است، به همان میزان توجه بر رفع خشونت‌های ساختاری که منجر به خشونت مستقیم می‌شود، نیز مهم است.

۲. نهادینه کردن احترام به حقوق بشر از طریق تسجیل حقوق بشر در قانون اساسی، تأسیس نهاد ملی حقوق بشر و مکانیزم ثبت شکایت‌ها، راهبردهای مهمی برای جلوگیری از خشونت شمرده می‌شوند. این عمل در برآورده ساختن نیازهای اساسی و انکشاف مکانیزم‌های اجتماعی برای مدیریت سازنده منازعه کمک می‌کند.

۳. توجه خاصی باید برای حفظ تنوع و حقوق اقلیت‌ها مبذول گردد. تأکید رسمی بر ایجاد نظام سیاسی جامع، نهاد دولتی و قوانینی که در آن تنوع احترام گردد، بسیار مهم است؛ زیرا هویت‌های گروهی در عصر حاضر از جمله فاکتورهای کلیدی منازعات درون دولت‌ها است که در آن رهبران حس قوی هویت را در پیوند با محرومیت از نیازها، ایجاد می‌کنند و نارضایتی را افزایش می‌دهند. با توجه به اهمیت بنیادین نظریه نیازهای اساسی و ارتباط آن با حقوق بینادین بشر و این که هردو من حیث عوامل تعیین‌کننده رفتار انسان در زندگی اجتماعی نقش بازی می‌کنند، لازم است تا بحث ارتباط حقوق بشر با نیازهای اساسی را بیش‌تر باز کنیم.

۲-۲. ارتباط حقوق بشر با نیازهای اساسی

در پیوند به نیازهای اساسی بشر، دانشمندان تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند که کامل‌ترین آن، تقسیم‌بندی ماسلو می‌باشد. به شکل شماره (۳) نگاه شود (رضائیان، ۱۳۷۹: ۱۰۴).^۱ ماسلو (۱۹۰۸-۱۹۷۰) تئوری مبتنی بر شخصیت را عرضه داشت که عرصه‌های مختلف از جمله عرصه آموزش و پرورش را متأثر ساخته است.

۱. شکل توسط کریستیناسیل، مشاور صلح و حقوق بشر کمیسیون مستقل حقوق بشر، در سال ۲۰۱۰ به‌کار گرفته شده و به‌عنوان مواد ممد آموزشی توسط کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان گرفته شده است.

شکل شماره (۳): تصویری از هرم نیازهای اولیه بشر بر اساس نظریه ماسلو



این اثرگذاری گسترده، قسماً از درجه بالای عملی بودن نظریه ماسلو نشأت می‌گیرد. به عنوان یک روان‌شناس انسان‌محور، ماسلو معتقد بود که افراد بشر در تلاش برای رسیدن به یک سطح بالاتری از قابلیت‌ها بوده و در جست‌وجوی مرزهای خلاقیت، ضمیر و خرد می‌باشند (پیا، ۲۰۱۰: ۲).

ماسلو آخرین درجه رشد شخصیتی انسان را مرحله «خودشکوفایی»^۱ نام نهاده و با

در نظر داشت همین پس‌منظر، سلسله‌مراتب نیازها را انکشاف بخشید. اعتقاد او بر این بود که افراد بشر با یک طبیعت ضعیف آغاز کرده که توأم با رشد شخص، این خوی و سرشت نیز به شکل کامل‌تری درمی‌آید. البته شرایط محیط زیست بر این انکشاف شخصیتی و تلاش برای قابلیت‌های بیش‌تر تأثیرات خود را دارد. تنها در شرایط صلح‌آمیز و محیط زیست مناسب است که مردم برای دسترسی به ضرورت‌های بالاتری تلاش می‌ورزند. ماسلو ضرورت‌های ابتدایی را در پنج سطح قرار داده است.

نیازهای بیولوژیک: این دسته از نیازها شامل اکسیجن، غذا، آب و یک دمای مناسب است و در زمره حیاتی‌ترین نیازها است. نیازهای اولیه‌ای که انسان در نخستین قدم به دنبال آن هست.

نیازهای ایمنی: زمانی که کلیه نیازهای بیولوژیکی و فیزیولوژیکی برآورده شود، انسان به امنیت خویش فکر می‌کند.

1. Self-actualization.

نیاز به محبت، شفقت و احساس تعلق: پس از رفع نیازهای امنیتی و فیزیولوژیکی، ضرورت‌های دیگری چون نیاز به محبت، شفقت و تعلق ظاهر می‌شوند. ماسلو اظهار می‌دارد که اشخاص در صدد فایق‌آمدن بر احساس تنهایی و بیگانگی است. این امر شامل اظهار محبت، شفقت، ارتباط با دیگران و احساس تعلق می‌باشد.

نیاز به داشتن قدر و منزلت: پس از برآورده شدن سه دسته اول ضرورت‌ها، نیاز به داشتن قدر و منزلت آشکار می‌گردد. این امر شامل احساس داشتن پایگاه اجتماعی، قدر و منزلت در پیش خود و هم‌چنان در نزد دیگران می‌باشد. زمانی که این ضروریات محسوس نشود، شخص احساس خودکم‌بینی، ضعف، بیچارگی و پوچی از خود بروز می‌دهد.

نیاز به خودشکوفایی و خودباوری: تنها و تنها پس از رفع تمامی نیازهای چهارگانه متذکره، احساس خودشکوفایی در انسان فعال می‌شود. این ضرورت خود را به صورت بی‌قراری‌ها، بی‌تابی‌ها و تلاش‌ها بروز می‌دهد. شخص برای خودشکوفایی خویش دروناً احساس تنش و فقدان (احساس تهی بودن) کرده و برای کمال و خودشکوفایی‌اش تلاش می‌کند. خلاصه این‌که شخص بی‌قرار بوده و در تکاپوی «چیزی» که همیشه واضح و روشن نیست، می‌باشد.

با وجود این‌که این نیازها بستگی به شرایط سطح اجتماعی و محیطی دارند؛ اما می‌توان گفت که در یک یا چند وجه در تمام افراد بشر عمومیت دارد. (پیا، ۲۰۱۰: ۳).

۳-۲. ارتباط حقوق بشر با تحول منازعه و صلح‌سازی

بحث قبلی روشن می‌سازد که بدون رسیدگی به ریشه‌های نقض حقوق بشر، مانند تبعیض علیه گروه‌های قومی خاص و عدم دسترسی آن‌ها به منابعی هم‌چون زمین، آب، آموزش و پرورش و قدرت سیاسی، تحول منازعه و صلح‌سازی ناممکن است. اساساً عدالت و صلح ارزش‌هایی درهم‌تنیده و وابسته به یکدیگر هستند. هردو مورد، برای توسعه پایدار لازم‌اند. سعی حقوق بشر ایجاد شرایط و فضایی است که افراد و گروه‌ها در برابر هتک حرمت و اهانت محافظت گردد؛ و بدین منظور لازم است تا مکانیزم‌های مشخصی برای پاسخ‌گوسازی و مسئول‌نگهداری دولت، و پروسیجرهای عادلانه و نهادینه‌شده برای دسترسی افراد به حقوق‌شان وجود داشته باشد. تحول منازعه و صلح‌سازی در پی فراهم‌سازی شرایط ساختاری و فرهنگی

برای تحقق صلح پایدار است؛ شرایطی که در آن (۱) از طریق ایجاد فرصت‌ها و حمایت‌هایی برابر عدالت اجتماعی تأمین گردد؛ (۲) قدرت و منابع عادلانه توزیع گردد؛ (۳) قانون حاکمیت داشته و بی‌طرفانه اجرا گردد؛ (۴) ارتباطات سالم بین افراد و گروه‌ها برقرار باشد. تحقق شرایطی با این وصف به افراد و گروه‌ها کمک می‌کند تا منازعات و اختلافات‌شان را از طریق مذاکره، به‌طور سازنده و بدون خشونت حل و فصل نمایند؛ بنابراین، برای رسیدن به یک جامعه مطلوب، حقوق بشر و تحول منازعه دارای عین نگاه‌اند؛ هر دو از فرایندهای تغییرات مسالمت‌آمیز اجتماعی حمایت و جریان تغییرات را تسهیل می‌نمایند (بی‌ام‌زید، ۲۰۱۱: ۱۹).

با این حال، تئوری‌های تغییر که دیدگاه‌های حقوق بشر و تحول منازعه بر آن‌ها مبتنی‌اند، نسبتاً متفاوت هستند (بابیت، ۲۰۰۹). در گذشته مبتنی بر دیدگاه حقوق بشر، تغییر اجتماعی ریشه در ماهیت حقوقی حقوق بشر داشت.^۱ در این نگاه، تغییر با به تصویر کشیدن یک حالت نهایی مطلوب و مندرج در قوانین ملی و تعهدات بین‌المللی حقوق بشر ایجاد و سپس با اعمال فشار بر دولت به‌منظور جست‌وجوی گزینه‌های مختلف برای تحقق حالت آرمانی مطلوب دنبال می‌گردید.

علی‌رغم این‌که فعالان حقوق بشر در عمل اذعان دارند که تغییر تدریجاً عملی می‌شود، در عین حال به دنبال آوردن تغییر از رهگذر مطالبه حالت آرمانی هستند. حوزه حقوق بشر دخالت‌ها را طوری طراحی می‌کنند که برای تحقق حالت ایده‌آل تلاش می‌کنند و از آن به عقب برنامه‌ریزی صورت می‌گیرد. برای انجام این کار، از طریق روش‌هایی چون آموزش و توانمندسازی صاحبان حق^۲ (شهروندان)، ارتقای ظرفیت تأمین‌کنندگان حق^۳ (دولت) و با اعمال فشار از طریق جامعه بین‌المللی وارد عمل می‌شوند تا حکومت‌ها و جوامع را برای رعایت موازین و تعهدات بین‌المللی حقوق بشر، وضع و تطبیق قوانین و جست‌وجوی رهیافت‌های مختلف وادار به اجرای تعهدات قانونی‌شان بسازند. اما در محور کار تحول منازعه، این ایده نهفته است که تغییر تنها زمانی می‌تواند به وقوع بپیوندد که بازیگران درون جامعه آن را بخواهند و دست‌یافتن به آن را ممکن تصور کنند. تغییر از بیرون و یا از بالا تحمیل شده نمی‌تواند. به هر حال، تغییر از طریق جناح سومی به وجه عالی قابل ترغیب و پیش‌تیبایی است؛ بنابراین، تحول منازعه بر طرح

1. Law-based nature of human rights.

2. Right holders.

3. Duty bearers.

فرایندهای سازنده توسل جسته و با انکشاف امکانات، جریان تغییر مثبت را از طریق ایجاد تغییر در رفتار، ذهنیت‌ها و ساختارها دنبال می‌کنند؛ با این امید که چنین جریانی در نهایت به تحقق تغییرات عادلانه و دوامدار بیانجامد. بدین منظور، فعالان عرصه تحول منازعه فرایند درک نیازها و منافع تمام طرف‌ها را تسهیل و تلاش می‌ورزند تا از عدالت و شمولیت تمام دست‌اندرکاران که به صورت مستقیم و غیر مستقیم از پروسه متأثر می‌شوند، اطمینان حاصل نمایند. طرف‌ها را به گوش فرادادن به یکدیگر ترغیب و به صورت سازنده‌ای وارد گفت‌وگو می‌سازند؛ و هم‌چنان برای ارتقای ظرفیت طرف‌ها، متخصصین خارجی را در دسترس آن‌ها قرار می‌دهند (همان، ۱۹).

با این حال که حقوق بشر بر فراهم‌سازی حداقل معیارها اصرار دارد، تحول منازعه بر این مسأله تأکید دارد که همان‌گونه که این معیارهای حداقلی مفید هستند، باید توسط افراد واقعی در یک سیاق واقعی تصاحب شوند، انکشاف یابند و تجربه گردند؛ حتی با این حال هم نکات اشتراک بین این دو دیدگاه وجود دارد. چنانچه دیدگاه حقوق بشر هنجارهای پیش‌بینی‌شده را به مثابه چهارچوب بیرونی برای زندگی واقعی می‌بیند که مستلزم قواعدی است که در عمل به شکل انعطاف‌ناپذیر به نظر می‌رسد؛ اما در اصل غیر قابل چانه‌زنی.

کارورزان توسعه که بر حقوق بشر تأکید دارند و آن‌هایی که در زمینه تحول منازعه کار می‌کنند، در کل به نقطه مشترک توافق نظر دارند. تئوری‌های مختلف تغییر هریک از زوایای مختلف به این مسائل می‌پردازند. این به معنای تعریف مخاطب‌های مختلف، استفاده از فعالان عرصه‌های مختلف و در پیش‌گیری راهبردهای مختلف است؛ به عنوان مثال: هر دو در رابطه به مسأله غلبه بر تبعیض می‌اندیشند. از دیدگاه حقوق بشر، تبعیض باید نابود شود؛ زیرا کرامت افراد و گروه‌ها را به معامله گرفته و از این رو، حقوق بشر را نقض می‌کند.

از دیدگاه تحول منازعه، تبعیض باید مورد رسیدگی قرار بگیرد؛ زیرا علت علنی و یا بالقوه برای درگیری‌های خشونت‌آمیز است. مخاطبان و بازیگران کلیدی با دلایل متعدد دریافته‌اند که این دو منطق در بسیاری موارد با هم اشتراک و در برخی موارد دیگر از هم متفاوت‌اند. برنامه‌های انکشافی مبتنی بر حقوق بشر بر مردمی که تبعیض‌های مستقیم و ساختاری را تجربه می‌کنند، یاری می‌رسانند- مانند گروه‌های قومی، زنان، اقلیت‌ها، اشخاص دارای معلولیت- معمولاً با توجه بر محور فردی. کارورزان انکشافی^۱

1. Development Practioners.

در ضمن توجه به افراد منزوی‌شده، با دیگران (کسانی که رفتارشان بر ذهنیت و رویه و رفتار منزوی‌شدگان تأثیر می‌گذارد) نیز کار می‌کنند؛ مثلاً با مردان برای غالب‌آمدن بر تبعیض جنسیتی و یا با علمای دینی و مذهبی در غالب‌آمدن بر تبعیض بر اساس جنسیت.

از طرف دیگر، کار انکشافی با تمرکز بر منازعه و صلح، به‌صورت خاص نگران جوامعی است که منزوی شده تا مبدا به خشونت متوسل شوند؛ از این رو، توجه خاصی را بر افراد، سازمان‌ها و نشانه‌ها، رویه و رفتارها و ارزش‌هایی که نقش «تقسیم‌کننده»^۱ و «وصل‌کننده»^۲ را در جامعه بازی می‌کنند، معطوف می‌دارند؛ آن‌هایی را که نقش تفریق‌کننده دارند، به نام «تقسیم‌کنندگان» و آن‌هایی را که به‌عنوان وصل‌کنندگان مردم خدمت می‌کنند و اساس صلح پایدار را تقویت می‌کنند، به نام «وصل‌کنندگان» یاد می‌کنند. ترجیحاً وصل‌کنندگان و تقسیم‌کنندگان واقعی یا احتمالی از گروه‌های معروض به تبعیض نباشند؛ بنابراین، کارورزان انکشافی که از رویکرد تحول منازعه کار می‌کنند، ممکن است با افراد و گروه‌هایی کار کنند که مستقیماً از دیدگاه حقوق بشر مهم نیستند، حداقل در یک چارچوب زمانی کوتاه‌الی متوسط‌مدت. برای وضاحت بیشتر، به مثال ذیل توجه فرمایید. مثال نشان می‌دهد که در یک زمینه و در عین حال، نمونه‌های تحلیلی مختلف با رویکرد حقوق بشر و تحول منازعه، می‌توانند از راهبردهای مختلف برای برنامه‌سازی انکشافی استفاده گردد.

۳. بررسی تأثیر منفی نقض حقوق بشر بر روند صلح‌سازی در افغانستان

در بحث قبلی به جنبه‌های نظری ارتباط حقوق بشر با منازعه، نیازهای اساسی، تحول منازعه و صلح‌سازی پرداخته شد. در همین راستا دریافتیم که از زاویه دید نیازهای اساسی، حقوق بشر یک امر لازمی برای رفع نیازهای اولیه و شکوفایی استعداد انسان‌ها است. از دیدگاه نظریه‌پردازان صلح‌سازی، حقوق بشر یک امر لازمی برای تحول منازعه و ایجاد صلح محسوب می‌شود؛ و همین‌طور از نگاه کارورزان انکشافی، حقوق بشر بستر ساز و هموارکننده راه دشوار توسعه است. در ذیل جنبه تطبیقی نظریه‌های مطرحه را در یک مطالعه موردی و این‌که نقض حقوق بشر چگونه بر روند صلح‌سازی در افغانستان تأثیرات منفی بر جا گذاشته است، مطالعه می‌کنیم.

1. Dividers.

2. Connectors.

شواهد تاریخی- تجربی نشان می‌دهد که حقوق بشر به‌عنوان یک متغیر مستقل بر روند صلح‌سازی در جوامع مختلف تأثیرگذار بوده است و جوامع مختلف بشری به تناسب سطح تأمین و بهره‌مندی از حقوق بشر، به صلح دست یافته‌اند. به همین اساس، جریان تحول منازعه و صلح‌سازی طی ۱۵ سال اخیر (۲۰۰۲-۲۰۱۷) در افغانستان نیز مستقیماً متأثر از چگونگی وضعیت حقوق بشر بوده است. در اواخر سال ۲۰۰۱، با فروریزی نظام طالبان و تأسیس نظام سیاسی نوین، ایجاد ساختارهای جدید، حضور گسترده جامعه جهانی و سرازیر شدن کمک‌ها، مردم به ایجاد یک جامعه حقوق بشری، دموکراتیک و صلح‌آمیز امیدوار شده بودند. موازی با تغییرات به‌وجودآمده در کشور، دولت هم که در پرتو ارزش‌های مندرج در قانون اساسی؛ اسلام، دموکراسی و حقوق بشر تأسیس یافته بود، در انجام مکلفیت‌های سه‌گانه احترام، حمایت و تحقق حقوق بشر همت گماشت؛ طوری که در زمینه‌های ساختاری، آموزش، صحت، ارتباطات و بسا زمینه‌های دیگر به پیشرفت‌های خوبی نایل آمده است. اما و در برخی زمینه‌های دیگر مثل کارآفرینی، تأمین امنیت، عدالت، زدودن فقر و مبارزه با فساد اداری و به‌صورت عموم در تحقق یک جامعه‌ای مبتنی بر ارزش‌های حقوق بشر همواره با یک سلسله چالش‌های جدی روبه‌رو بوده است.

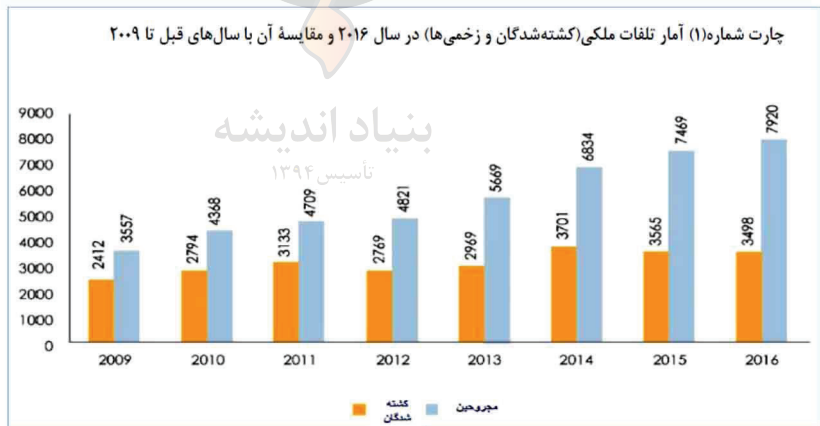
با گذشت زمان و یکجاشدن عوامل زنجیره‌ای منفی چون (۱) ناآشنایی مردم با حقوق بشری‌شان؛ (۲) فساد اداری و پیچیدگی در بافت‌های اجتماعی؛ (۳) پایین‌بودن سطح فرهنگی جامعه؛ (۴) شناخت ناکافی جامعه جهانی از واقعیت‌های جامعه افغانستان و (۵). برخی نارسایی‌ها در نحوه مدیریت و رهبری امور کشور، دست به دست هم داد و سبب شد تا نقض حقوق بشر ادامه یابد و وضعیت حقوق بشری مردم- حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی- طوری که باید، در کشور بهبودی لازم پیدا نکند. تأمین‌نشدن حقوق بشر مردم را برخلاف انتظارشان در وضعیت نارضایتی و ترس و فقر فرو گذاشت و منتج به برگشت حالت منازعه، ناامیدی و ایجاد ناآرامی‌های اجتماعی به اشکال مختلف در افغانستان شد. وضعیتی که امکان دستیابی به صلح و دل‌بستن مردم به این امید که دیگر صفحه تاریک زندگی‌شان بسته شده و از این پس دوران تجربه صلح و خوشبختی‌های زندگی‌است را بازهم در سطح ایده، شعار و گفت‌وگو باقی گذاشت. تحقیقات انجام‌شده نشان می‌دهد که حقوق بشر در افغانستان به‌صورت روزمره نقض می‌شود و همین مسأله بر موفقیت روند صلح‌سازی در کشور تأثیر منفی بر جا

1. Tripartite obligation of state.

گذاشته است که در ذیل به برخی موارد آن می‌پردازیم.

بر اساس گزارش ملل متحد که در ماه فبروری ۲۰۱۷ در مورد تلفات ملکی به نشر رسید، در سال ۲۰۱۶ به تعداد ۱۱۴۱۸ نفر از افراد ملکی - جدای از تلفات نظامی - در منازعات مسلحانه جاری در کشور کشته و زخمی شده‌اند. از این میان، ۳۴۹۸ فرد ملکی کشته و ۷۹۲۰ دیگر زخمی شده‌اند. این رقم شامل ۳۵۱۲ طفل می‌باشد که ۹۲۳ کشته و ۲۵۸۹ زخمی را دربر گرفته و حدود ۲۴٪ افزایش را در مقایسه با مدت زمان مشابه سال قبل نشان می‌دهد. بر این اساس، روزانه در کشور ۳۱ نفر کشته و زخمی می‌شوند که از این میان ۹ تا ۱۰ تن آن‌ها طفل‌اند (کمیشنی عالی ملل متحد برای حقوق بشر و هیأت معاونت ملل متحد در افغانستان، ۲۰۱۷).

نیروهای مخالف دولت، به‌طور عمده طالبان، مسئول نزدیک به دو سوم تلفات غیر نظامیان و نیروهای طرفدار دولت مسئول نزدیک به یک چهارم این تلفات بوده‌اند. چارت شماره (۱) تلفات ملکی را از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۶ به نمایش می‌گذارد. مطالعه مقایسه‌ای تلفات ملکی از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۷ سیر صعودی را نشان می‌دهد. برای مشاهده وضعیت چارت شماره (۱) را ببینید (کمیشنی عالی ملل متحد برای حقوق بشر و هیأت معاونت ملل متحد در افغانستان، ۲۰۱۷: ۲).



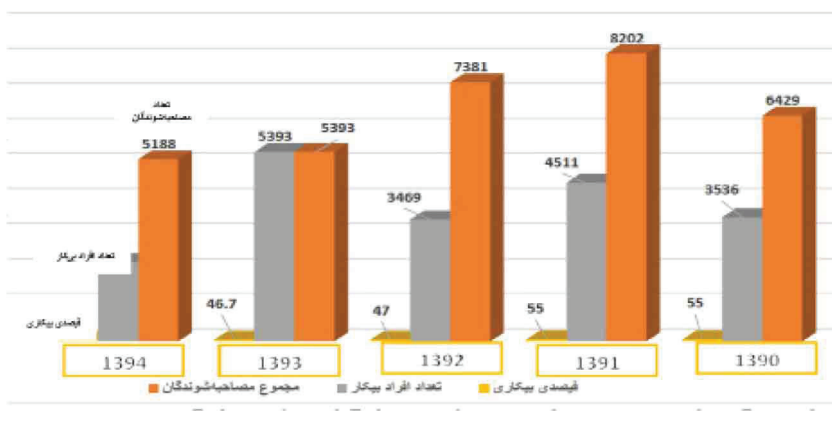
تحلیل این وضعیت از دید حقوق بشر به این معنا است که در افغانستان حق زندگی بشر به‌عنوان اساسی‌ترین حق، که سایر حقوق و آزادی‌های اساسی بر آن مترتب می‌شوند، مورد احترام و حمایت قرار نمی‌گیرد. پدیده جنگ و خشونت خود باعث نقض حقوق بشر شده، و وقتی با عدم التزام نیروهای متخاصم، به‌ویژه مخالفان مسلح دولت، به اصول و ارزش‌های قانون

اساسی، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه همراه می‌شود، حقوق بشر را بیش‌تر نقض می‌کند.

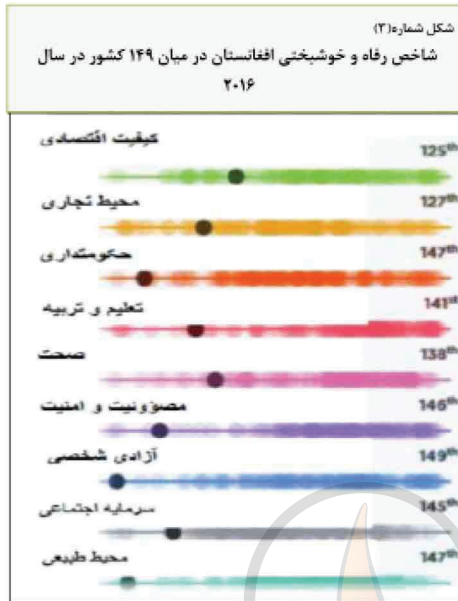
به همین‌سان، اگر حق‌های دیگری مثل حق کار، تعلیم و تربیه، صحت، سرپناه، زندگی مناسب، تأمینات اجتماعی، گذشت‌وگذار، امنیت، ازدواج و... را که از جمله حق‌هایی اساسی در زندگی افراد محسوب می‌شوند را بررسی کنیم، بازهم می‌بینیم که این حقوق به مقیاس گسترده‌ای در افغانستان نقض می‌شوند.

گزارش‌های «حقوق اقتصادی و اجتماعی در افغانستان» که توسط کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان هر ساله به نشر می‌رسد، حاکی است که تأمین حقوق بشر در کشور با چالش مواجه است و مردم در سطح بالایی از حقوق بشری‌شان برخوردار نیستند؛ به‌طور مثال: حق کار یکی از حقوق اساسی افراد است و دولت مکلف به ایجاد زمینه کار و اشتغال است؛ ولی عملاً دیده می‌شود که دولت افغانستان در ایجاد زمینه‌های کار و اشتغال دچار چالش بوده است. مردم سال‌های دشوار بیکاری را پشت سر گذاشته و هنوز هم روزهای سخت بیکاری را در زندگی روزمره‌شان تجربه می‌کنند. بر اساس یافته‌های کمیسیون که در سال ۱۳۹۴ با ۵۱۸۸ نفر در سطح کشور مصاحبه کرده است، به تعداد ۲۲۵۱ نفر (۴۳٫۴ فیصد) آن‌ها بیکار بوده‌اند. مطالعه مقایسه‌ای وضعیت بیکاری در کشور طی سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴ حالت نوسانی بین ۵۵ الی ۴۳٫۴ فیصد را نشان می‌دهد (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۰-۹۴). برای مشاهده وضعیت به چارت شماره (۲) مراجعه شود.^۱

چارت شماره (۲) میزان بیکاری در سال ۱۳۹۴ و مقایسه آن با سال‌های قبل تا ۱۳۹۰



۱. برای مطالعات بیش‌تر در مورد، به وب‌سایت کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، گزارش‌های حقوق اقتصادی و اجتماعی سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۹۴ به آدرس: www.aihrc.org.af مراجعه شود.



بیکاری و دوام آن طی سال‌های پی در پی بدون بهبود در استاندارد زندگی مردم به این معنا است که دولت در انجام «مکلفیت‌های اساسی حداقلی»^۱ اش نتوانسته وضعیت حقوق اقتصادی و اجتماعی شهروندان را به صورت «تدریجی»^۲ بهبود ببخشد. شخص بیکار درآمد و معاش ندارد. وقتی یک شخص کار و معاش نداشته باشد، فقیر است و نمی‌تواند که نیازمندی‌های زندگی فردی و خانوادگی خویش را تأمین کند. ضمناً بیکاری توانایی‌های فرد را در تأمین نیازهای آموزشی، صحتی، غذا، پوشاک،

سرپناه و... تضعیف می‌کند؛ موقعیت اجتماعی آن‌ها را در سطح پایین تنزل داده و یک نوع حالت خود کم‌بینی، دل‌شکستگی و احساس تنفر را در افراد بی‌کار و فقیر نسبت به زندگی، نسبت به خود، خانواده و دیگران به وجود می‌آورد که خود به خود زمینه را برای استمرار شرایط جنگ، خشونت، ناامنی و ارتکاب جرایم اجتماعی فراهم می‌سازد. این در حالی است که اگر در کشورهای پیشرفته سطح بیکاری به ۱۵ تا ۲۰٪ برسد، جامعه وضعیت ناآرامی را به خود اختیار می‌کند.

بر اساس یافته‌های مؤسسه تحقیقاتی لیگاتوم که در سال ۲۰۱۶ به نشر رسیده است، افغانستان از نگاه رفاه و خوشبختی^۳ از بین ۱۴۹ کشور در مقام ۱۴۸ قرار گرفته است. همین‌طور، از لحاظ حکومت‌داری در مقام ۱۴۷^{ام}، از لحاظ تعلیم و تربیه مقام ۱۴۱^{ام}، از لحاظ امنیت و مصونیت در مقام یک‌صد و چهل و ششمین، از لحاظ آزادی‌های شخصی در مقام یک‌صد و چهل و نهمین، از لحاظ سرمایه اجتماعی در مقام یک‌صد و چهل و هفتمین و از لحاظ صحت در مقام یک‌صد

1. Minimum Core Obligation of State.

2. Progressively.

3. Prosperity.

و سی و هشتمین قرار دارد (www.li.com).^۱ مؤسسه لیگاتوم از سال ۲۰۰۹ به این سو، کشورها را به اساس سطح رفاه و خوشبختی ارزیابی می‌کند. برای مشاهده وضعیت به شکل شماره (۳) مراجعه شود (www.prosperity.com/globe/afghanistan).

بر بنیاد ارقام برنامه انکشافی ملی افغانستان، ۴۲٪ مردم کشور زیر خط فقر قرار دارند و ۴۵٪ مردم توانایی خرید غذای ضروری (۲۱۰۰ کالوری) را ندارند (استراتژی انکشاف ملی افغانستان، به نقل از فهیم حکیم، ۱۳۹۵: ۲).

تلفات ملکی، بیکاری، حکومت‌داری ناسالم، فساد اداری، ناامنی، فقر و گرسنگی، نبود، کمبود و کیفیت پایین خدمات آموزشی، صحتی، شهری، رفاهی و... شاخص‌های نقض حقوق بشر است. در جامعه‌ای که حقوق بشر نقض شود، تداوم و تحمل زندگی در آن جامعه دردآور می‌شود؛ زیرا نقض حقوق بشر سبب محرومیت، نارضایتی و بدبینی در جامعه گردیده و درجه امید افراد نسبت به زندگی و آینده را در سطح پایین تنزل می‌دهد. در نهایت، با یکجاشدن این مجموعه عوامل منفی، صلح و آرامش فردی و اجتماعی برهم خورده و زمینه برای ارتکاب خشونت، جنگ و جرایم آماده می‌گردد. وضعیت جاری در افغانستان مثال واضح در این مورد است.

لازم به تذکر است که احیاناً این‌گونه تصور نشود که سرنوشت مردم افغانستان مقدر و مختوم به این وضعیت است. مردم افغانستان مثل انسان‌های سایر کشورهای دنیا شایستگی بهترین زندگی را دارند. وضعیت موجود یک وضعیت خودساخته و نتیجه کژکارکردهای نظام سیاسی و فرهنگی جامعه افغانستان است. مردم افغانستان مثل مردمان سایر کشورهای دنیا مستحق‌اند و می‌توانند که یک زندگی با کرامت و صلح‌آمیز داشته باشند؛ مشروط بر این‌که به‌طور فردی و جمعی اراده کنند و زندگی را بر پایه اصل کرامت، برابری، آزادی و همبستگی انسانی بنا کنند. خودآگاهی، عبرت‌گیری از گذشته، اراده‌کردن و مشارکت در انتخابات و سایر تصمیم‌گیری‌های تأثیرگذار بر زندگی عمومی از جمله پیش‌شرط‌های حرکت از وضعیت نامطلوب موجود به سوی وضعیت مطلوب است؛ چنانچه دین مقدس اسلام نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (رعد/ ۱۱)؛ یعنی خداوند وضع و حال هیچ قوم و جامعه‌ای را عوض نخواهد

۱. مؤسسه بین‌المللی لگاتوم (Legatum) از سال ۲۰۰۹ میزان رفاه کشورها را بر اساس شاخص‌های ذیل ارزیابی می‌نماید: (۱) کیفیت اقتصادی؛ (۲) محیط تجاری و کارآفرینی؛ (۳) حکومت‌داری؛ (۴) آموزش؛ (۵) صحت؛ (۶) امنیت و مصونیت ملی و فردی؛ (۷) آزادی فردی؛ (۸) سرمایه اجتماعی. مقر مؤسسه لگاتوم در لندن است. برای مطالعات پیش‌تر به آدرس: <http://www.prosperity.com/globe/afghanistan> و www.li.com مراجعه شود.

کرد؛ مگر آن‌که انسان‌های آن جامعه خود برای تغییر وضع و حال‌شان اراده کنند و سرنوشت‌شان را تغییر دهند.

۴. مسئولیت دولت در تأمین حقوق بشر

حق و تکلیفیت لازم و ملزوم یکدیگراند. می‌توان گفت که حق دو چهره دارد: یک چهره آن حق و چهره دیگر آن تکلیف است. حق به‌تنهایی وجود ندارد؛ بلکه در بستر زندگی اجتماعی و در ارتباط با دیگران ایجاد می‌شود. در موضوع حقوق بشر وقتی از مسأله حق و تکلیف بحث می‌شود، شناسایی سه عنصر اساسی حق در مفهوم حقوق بشر مهم‌اند: (۱). صاحبان حق که افراد هستند؛ (۲). تأمین‌کنندگان حق که دولت‌ها‌اند؛ (۳). موضوع حق که به حقوق مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و قانون اساسی کشور(ها) اشاره دارد.

حقوق- بر اساس نظام باورها- یا توسط خداوند به انسان‌ها اعطا گردیده و یا توسط طبیعت به انسان‌ها تعلق می‌گیرد. به هر صورت، انسان همان‌گونه که دارای حقوق هست، دارای تکلیف نیز هست؛ بدین معنا که انسان‌ها باید از حقوق انسان‌های دیگر نیز دفاع و حمایت کنند. اصولاً، احترام به کرامت انسان و رعایت حقوق بشر یک مکلفیت اخلاقی متقابل است؛ ولی از آن‌جا که افراد بر اساس اخلاق نمی‌توانند که حقوق‌شان را مطالبه کنند، از این‌رو حقوق بشر باید توسط قانون، نظام قانونی و پشتیبانی قدرت سیاسی دولت به‌عنوان ادعای تضمین‌شده، مورد احترام، حمایت و اجرا قرار گیرد (جاوید، ۱۳۹۶: ۳۷).

تأسیس ۱۳۹۴

۴-۱. تحقق حقوق بشر ۱

مکلفیت دولت در تحقق حقوق بشر، بدین معنا است که دولت ملتزم به روی‌دست‌گیری اقدامات به‌موقع و مناسب تقنینی، اداری، بودجوی، قضایی، آموزشی، شهری و سایر تدابیر لازم است تا اطمینان حاصل کند که شهروندان به کلیه خدمات لازم زندگی (صحی، شهری، رفاهی، عدلی- قضایی، تفریحی...) دسترسی دارند. بدین منظور، دولت به‌عنوان یک نظام سیاسی پاسخ‌گو و شفاف از یک‌طرف نهادهای آموزشی، امنیتی، نظامی، قضایی، رفاهی، صحی و... را تأسیس می‌نماید و از طرف دیگر با وضع ساختارها، پالیسی‌ها، قوانین، پروسیجرها و مکانیزم‌های

1. State responsibility to fulfill human rights.

عادلانه شرایطی را به وجود می‌آورد تا همه شهروندان به‌طور برابر و بدور از هرگونه تبعیض به حقوق بشری‌شان دسترسی داشته باشند. مکلفیت اجرای حقوق بشر، شامل ترغیب و حمایت دولت از نهادها و سازمان‌های اجتماعی کارکردی در راستای تحقق آرمان حقوق بشر نیز می‌شود (کمیشنری عالی ملل متحد برای حقوق بشر، ۲۰۰۵: ۱۸).

۲-۴. حمایت از حقوق بشر ۱

در امر حمایت، بر علاوه این که دولت خود تدابیر لازم و کافی را برای حمایت از حقوق شهروندان در نظر می‌گیرد، ضمناً اگر حقوق یک شهروند/گروهی توسط شهروند و یا گروه‌های زورمند دیگری غصب، نقض و یا پایمال گردد، دولت به‌صورت فعال وارد عمل گردیده و از طریق مداخله قانونی خویش حق را به صاحب حق می‌رساند؛ مثلاً اگر یک فرد زورمند خانه همسایه‌اش را غصب کند، با اقامه دعوی صاحب‌خانه به پیش نهادهای مرتبط دولت، آن‌ها مکلف‌اند تا به‌طور مؤثر (بدور از هرگونه تبعیض، سهل‌انگاری و تعلل) به قضیه رسیدگی کند. یا اگر خانمی از ظلم شوهرش به محکمه شکایت می‌کند، دولت مکلف است تا به قضیه طوری که باید، رسیدگی کرده و تدابیر لازم برای حفظ سلامت وی در نظر بگیرد (همان، ۱۷).

۳-۴. احترام به حقوق بشر ۲

مکلفیت احترام به حقوق بشر توسط دولت بدین معنا است که دولت به حقوق و آزادی‌های بنیادین افراد احترام گذاشته و در حوزه زندگی شخصی افراد مداخله نمی‌کند. دولت خود نباید ناقض حقوق و آزادی‌های مردم باشد. مکلفیت احترام، دولت را از رفتار ناقض حقوق بشر باز می‌دارد؛ مثلاً دولت نباید مانع برگزاری مراسم مذهبی گروه‌های مختلف گردد. نمایندگان دولت باید از سوء رفتار و شکنجه زندانیان توقیفی خودداری کند. مقالات انتقادی در مطبوعات نباید برای حکومت نامطلوب تلقی گردد. دولت حق ندارد که علیه مجله یا تلویزیونی که عمل خلاف قانون نهادهای دولتی را نقد و یا موارد نقض حقوق بشر و یا فساد اداری را در معرض آگاهی مردم قرار می‌دهد، به اعمال مجازات مبادرت ورزد.

مکلفیت حمایت و اجرای حقوق بشر جنبه ایجابی دارد؛ یعنی با مداخله قانونی و اقدامات

1. The responsibility to protect.

2. The responsibility to respect.

مثبت دولت تحقق‌پذیر بوده و به نام حقوق مثبت یاد می‌گردد. مکلفیت احترام به حقوق بشر، جنبه سلبی دارد؛ یعنی دولت خود را از مداخله در برخورداری مردم از حقوق و آزادی‌های اساسی‌شان باز می‌دارد (همان، ۱۵).

برای حمایت از حقوق بشر، سازمان ملل متحد مکانیزم‌های بین‌المللی حمایت از حقوق بشر را در سطوح مختلف به وجود آورده و از وضعیت حقوق بشر در دولت‌ها نظارت به عمل می‌آورد. قابل تذکر است که واژه حمایت بین‌المللی از حقوق بشر ممکن است یک ناظر بی‌اطلاع را به نتایج نادرستی رهنمون سازد. در زمانی که افراد در معرض تهدیدات از سوی برخی واحدهای بین‌المللی قرار می‌گیرند، ممکن است این تصور ایجاد شود که حقوق بشر در سطح بین‌المللی اعمال می‌شود. با وجود این، در واقع حمایت بین‌المللی از حقوق بشر حکایت از آثار کلی رویه‌ها و سازوکارهایی دارد که هرچند در لایه‌های حقوق بین‌الملل ریشه دارد؛ اما اساساً برای حمایت از انسان‌ها در برابر دولت‌های متبوع‌شان طراحی شده است. به طور کلی، حمایت در داخل (کشور) ضرورت دارد. حمایت بین‌المللی از حقوق بشر به پالیسی دفاعی تکمیلی معطوف گردیده است که در مواردی موضوعیت می‌یابد که ثابت گردد نظام‌های ملی کارایی ندارند.

اگرچه دولت از یک طرف به عنوان ضامن و حامی گریزناپذیر حقوق بشر محسوب می‌شود؛ اما تجربه تاریخی بشر نیز آشکار ساخته که دولت‌ها (یا مشخص‌تر حکومت‌هایی که به نام دولت عمل می‌کنند) می‌توانند از اختیارات ناشی از حاکمیت و استقلال‌شان جهت نقض تعهدات حقوق بشری خود، استفاده نمایند و مرتکب جنایاتی شوند که تحت شرایط معمول تخلفات قابل مجازات تلقی می‌شوند. باید همواره انهدام و وحشی‌گری‌هایی را که از سوی دیکتاتوری نازی در آلمان صورت گرفته، به یاد داشته باشیم. این رژیم تشکیلات کامل اداری کشور را تحت کنترل داشته و نیز جریان قانون‌گذاری ابزاری بود که با بالادستی از سوی رهبری نازی مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ از این رو، آنچه از حکومت قانون باقی می‌ماند، چیزی بیش از یک قالب و فارغ از هرگونه محتوای واقعی نبود؛ چرا که قانون به سطح یک نام کاهش یافته بود که می‌توانست شدیدترین خودسری‌ها را در خود پنهان نماید.

آنچه درباره حقوق بشر به طور کلی گفته شد، نسبت به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز مصداق دارد. تذکر این دسته حقوق خاص متضمن این است که از دولت توقع می‌رود تا

استاندارد و شرایط زندگی شهروندان‌اش را بهبود بخشد، علاوه بر این‌که هیچ واحد سیاسی دیگری غیر از دولت مورد خطاب اصلی نیست. گاهی اوقات، مواقعی در حیات یک ملت به وجود می‌آید که ناکامی دولت را در مدیریت وضعیت و ارائه خدمات به جامعه به دنبال دارد، آن زمان جامعه بین‌المللی برای تأمین کالاهای و خدمات موجود دخالت می‌کند. این امر معمولاً در وضعیت‌های ناشی از بلایای طبیعی رخ می‌دهد که در این زمان به دلیل وضعیت فراتر از اختیارات، مقامات عمومی قادر به تأمین درخواست‌ها و نیازمندی‌های شهروندان خود نیستند. زمانی که زلزله‌ای رخ می‌دهد، زمانی که در اثر سیل‌های شدید، بخش‌هایی زیادی از یک کشور زیر آب می‌رود، یا زمانی که قحطی و خشک‌سالی ملتی را فلج کند، جامعه بین‌المللی ممکن است احساس کند- یا باید احساس کند- به منظور یاری‌رساندن در تأمین نیازهای اساسی قربانیان، مجبور به اتخاذ اقدامات مقتضی است. با وجود این، در شرایط عادی نیز جامعه بین‌المللی این ایده را می‌پذیرد که یک دولت باید عهده‌دار مسئولیت کامل انسان‌ها در سرزمین تحت صلاحیت‌اش باشد. حاکمیت اول‌تر از همه مشتمل بر صلاحیت سرزمینی است و صلاحیت سرزمینی می‌تواند با مسئولیت سرزمینی معادل شمرده شود (تاموشات، ۱۳۹۱: ۱۹۱-۱۹۲).

نتیجه‌گیری

حقوق بشر پیش شرط تحقق صلح پایدار محسوب می‌گردد؛ چنان‌که در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز به صراحت آمده است: «شناسایی کرامت ذاتی کل اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان را تشکیل می‌دهد.» (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸).

حقوق بشر از یک سو با ترویج همبستگی انسانی و انسانی‌سازی پیش‌فرض‌ها و از سوی دیگر با تأکید بر برآورده‌سازی مزایای زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی- سیاسی در حیات فردی و جمعی، روح جامعه را تلطیف و بستر حرکت اجتماعی را به سوی صلح هموار می‌سازد. از آن‌جا که حقوق بشر جایگاه رفیعی با توجه به مؤلفه‌های هنجاری و موازین ساختاری پیدا نموده، به موازات موضوعیت در اسناد و رویه دولت‌ها، در رویه قضایی بین‌المللی نیز مورد توجه قرار گرفته و به تعمیق و گسترش معطوف به عرفی‌شدن حقوق بشر در نظم حقوقی بین‌الملل نایل آمده است. بر بنیاد آنچه گفته آمدیم، موارد ذیل به آدرس دولت، نهادهای مدنی، رسانه‌ها و نهادهای علمی و آموزشی، و مردم در ارتباط به حفاظت و ترویج حقوق بشر سفارش می‌شود:

الف. دولت (قوة اجرائیه، مقننه، قضائیه و در رأس رئیس جمهور) وظیفه دارد که تعهدات جهانی حقوق بشری خویش را انجام دهد. در این راستا و برای عملی‌ساختن مفاد حقوق بشر، باید به طرح و تطبیق قوانین، پالیسی‌ها، فرامین، لوایح و برنامه‌های آموزشی در جهت تحقق آرمان صلح ملی کار نماید. اگر کارگزاران دولت به حقوق مردم توجه نکند، پیامدهای منفی ناگواری را متوجه دولت و ملت افغانستان ساخته است. از جمله مشروعیت دولت در بین مردم با چالش روبه‌رو می‌گردد؛ محبوبیت دولت کاهش یافته و فاصله و بی‌اعتمادی بین مردم و حکومت بیش‌تر می‌گردد و در نهایت نظام از درون با کشمکش‌ها و شورش‌های مردمی مواجه می‌گردد که در این صورت بعید نیست که فرصت‌طلب‌ها و عوامل نفوذی بیگانه با سودجویی از نارضایتی و ناخشنودی مردم، تحقق صلح ملی و پیشرفت مردم افغانستان را صدمه بزنند. از سوی دیگر، با عدم توجه نظام به حقوق بشر، اعتبار و وجهه بین‌المللی دولت زیر سؤال خواهد رفت.

ب. جا دارد تا نهادهای جامعه مدنی، رسانه‌ها، نهادهای آموزشی و پژوهشی، نخبگان و علما با ترویج و تقویت ارزش‌های مندرج در قانون اساسی افغانستان، رسالت بزرگ انسانی، ملی و نهادی‌شان را ادا نموده و از طریق دادخواهی‌ها، آگاهی‌دهی و فعالیت‌های شبکه‌ای هدفمند از یک طرف بر اعمال حکومت در زمینه رعایت و حمایت از حقوق بشر نظارت مؤثر به‌عمل آورند و از سوی دیگر حسن نیت، گفت‌وگو، مشارکت، مساعی جمیله، وطن‌دوستی و احترام به یکدیگر و به محیط زیست را تبلیغ نمایند.

بنیاد اندیشه

رسانه‌ها، نهادهای جامعه مدنی، نهادهای آموزشی، نویسندگان و علما که هستی و میدان عمل‌شان وابسته به ارزش‌هایی چون حقوق بشر، دموکراسی، مدنیت و حاکمیت قانون است، مسئولیت مضاعفی در ترویج و آگاه‌سازی مردم از ارزش‌های مذکور می‌داشته باشند.

برای تحقق آرمان حقوق بشر، آگاهی‌دهی، اطلاع‌رسانی و آموزش حقوق بشر من حیث یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین ابزار لازم، هم برای مردم به‌عنوان صاحبان حق و هم برای دولت به‌عنوان تأمین‌کننده حقوق مردم، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. توجه به حقوق بشر، فرایند گذار جامعه را از حالت موجود نامطلوب به‌سوی حالت مطلوب به‌خوبی تسهیل می‌نماید.

ج. مردم و آحاد جامعه، من حیث صاحبان حق، باید در کسب آگاهی، نظارت، حفاظت و ترویج حقوق بشری‌شان تلاش نمایند. در یک جامعه حقوق بشری، رابطه دولت-ملت، یک رابطه

سیاسی - حقوقی دوسویه است. شهروند دیگر رعیت (انسان منفعل) نظاره‌گر محض نیست تا دولت در حق‌شان هرچه خواست، بکند! بلکه شهروند یک انسان فعال، هدف‌مند، تأثیرگذار بر سرنوشت خود و جامعه، دارای اراده و نقش نظارتی بر اعمال مسئولین نظام است. شهروندان عملکرد دولت را در حدود احکام قانون مشروط می‌سازد.

شهروند، مراقب وضعیت، حقوق و آزادی‌های خود است و می‌داند که حقوقش چیست و چگونه از آن برخوردار گردد. شهروند می‌داند که تاریخ شاهد نقض سیستماتیک حقوق بشری شهروندان توسط صاحبان قدرت بوده است. با این درک، شهروند تغییر را از خود شروع می‌کند و چشم خود را به دیگران و حکومت نمی‌ماند تا حقوقش را تأمین کند. مجموع شهروندان، جامعه شهروندی و حقوق بشری را می‌سازند. شهروندان مسئولیت‌پذیراند و از طریق رأی و مشارکت آگاهانه دولت تعیین می‌کنند و در تعقیب آن، به شکل سازمان‌یافته و منسجم از حقوق و آزادی‌های خویش نظارت به عمل می‌آورند. شهروندان می‌دانند که اگر خودشان از حقوق و آزادی‌های‌شان حفاظت نکنند و مسئولین دولتی را که با رأی‌شان انتخاب کرده‌اند، شفاف و پاسخ‌گو نگه ندارند و هر آن مراقب حقوق و آزادی‌های‌شان نباشند، تا چشم بهم‌زدن، صاحبان قدرت آن را از مردم خواهند ستاند. برای نظام‌های مستبد، غیر پاسخ‌گو، بی‌رحم و غیر شفاف، حداقل‌ترین حقوق و آزادی‌ها هم برای مردم ساکن در قلمروشان زیاد تلقی گردیده و هر آن در پی قاپیدن آن خواهند بود.

منابع

۱. اصغر نیا، محمدحسن (۱۳۹۵)، «حقوق فرهنگی: نسل دوم حقوق بشر»، ژورنال سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۳.
۲. الباسی، محمدقاسم (۱۳۹۰)، ماهنامه تخصصی حقوقی - فرهنگی عدالت، ارگان نشراتی وزارت عدلیه، سال سیزدهم، شماره ۹۸.
۳. تاموشت، کریستیان، اچ. او آگاروال (۱۳۹۱)، حقوق بشر، ترجمه و نگارش: طرازکوهی و حسین شریفی، تهران، چاپ دوم.
۴. جاوید، رحمان‌علی (۱۳۹۶)، رساله آموزشی اساسات حقوق بشر، ویژه نیروهای دفاعی و امنیتی. ناشر: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.
۵. جاوید، محمدجواد (۱۳۸۹)، «مفهوم‌شناسی «حق» و «تکلیف» انسانی در عصر قدیم و جدید غربی»، دانشگاه تهران، فصلنامه حقوق و علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲.

۶. جورج کاتب (۲۰۱۱)، «ایده کرامت انسانی»، ترجمه حسین حسرت (۱۳۸۴)، فصلنامه کاتب، سال ۲، شماره ۲.
۷. راسخ، محمد (۱۳۸۸)، «نظریه حق»، فصلنامه باروری و ناباروری، سال دهم، شماره ۴.
۸. رضائیان، علی (۱۳۷۹)، مدیریت رفتار سازمانی، تهران، انتشارات سمت.
۹. سیمون فیشر و دیگران (۲۰۰۱)، کار با منازعه: مهارت‌ها و راهبردها برای عمل، ترجمه رحمانعلی جاوید، کابل، مرکز ملی تحقیقات پالیسی پوهنتون کابل، چاپ اول.
۱۰. طبیبی، محمدشریف (۱۳۹۵)، درآمدی بر حقوق بشر، کابل، انتشارات تمدن شرق، چاپ اول.
۱۱. فهیم حکیم (۱۳۹۵)، فرصت‌ها و چالش‌ها فراراه دولت جمهوری اسلامی افغانستان در تحقق اهداف توسعه پایدار در زمینه رفع فقر و گرسنگی. متن مدون سخنرانی کنفرانس حقوق بشر و اهداف توسعه پایدار که به تاریخ ۶ قوس ۱۳۹۵ توسط کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان به سطح منطقه در کابل برگزار گردیده بود.
۱۲. فیروزی، مهدی (۱۳۸۴)، حق بر محیط زیست، تهران، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
۱۳. قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۴)، «امنیت انسانی: مبانی مفهومی و الزامات راهبردی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۸، شماره ۴.
۱۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱)، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران: نشر میزان.
۱۵. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان (۱۳۹۰-۱۳۹۴)، وضعیت حقوق اقتصادی و اجتماعی در افغانستان، گزارش‌های ششم، هفتم و هشتم.
۱۶. کمیشنری عالی ملل متحد برای حقوق بشر و هیأت معاونت ملل متحد (۲۰۱۷)، گزارش سال ۲۰۱۶، محافظت افراد ملکی در منازعات مسلحانه در افغانستان.
۱۷. میرزادگی، شکوه (۱۳۸۷)، صلح بدون حقوق بشر آغاز جنگی دیگر است. متن از این آدرس قابل دریافت است: <http://news.gooya.com/politics/archives/2008/07/074022.php>
۱۸. نقش تعلیم و تربیه در اعمار صلح در افغانستان (۱۳۹۰)، پروژه تحقیقاتی دیپارتمنت مطالعات صلح و منازعه، دانشگاه کابل.
۱۹. نمایان، پیمان و محمد سهراب بیگ (۱۳۹۱)، مبارزه با تروریسم؛ راهبردی مؤثر در تحقق صلح عادلانه جهانی.
۲۰. هرم سلسله مراتب نیازهای ماسلو، <http://fa.wikipedia.org/wiki>.
21. Asia Pacific Forum (2013), Human Rights Education, A Manual for National Human Rights Institutions.
22. BMZ(2011), Connecting Human Rights and Conflict Transformation (Guidance for Development Practitioners) GIZ& ZFD & DIMR.
23. Carmine Gorga(1999), Toward the Definition of Economic Rights, Journal of Markets & Morality 2, no. 1(Spring 1999), 88-101 Copyright © 1999 Center for Economic Personalism. Article is available at: <http://www.marketsandmorality.com/index.php/mandm/article/viewFile/641/631>
24. Economic, Social and Cultural Rights, Handbook for National, Human Rights Institutions.
25. <http://definitions.uslegal.com/c/cultural-rights>
26. <http://www.preservearticles.com/201106248529/5-most-essential-political-rights-of-a-cit>

izen.html.

27. Legatum Institute (2016), Global prosperity index. For more information refer to: <http://www.prosperity.com>
28. Lisa Schirch, Women in Peace building Resource & Training Manual, 2000.
29. Lynder V. Prott(1966), Cultural Rights as peoples Rights in International Law ed. by J. Carford, Oxford 1988.
30. OHCHR(2005), Economic, Social and Cultural Rights Handbook for National Human Rights Institutions, Professional Training Series No. 12. The book is available at: <http://www.ohchr.org/Documents/Publications/training12en.pdf>
31. Pia Lignell, Human Rights and Peace Building Advisor to AIHRC, 2010.
32. Providing Vision and Leadership at a time of Global Crises, International Leadership Seminar Workbook of Universal Peace Federation.